



جهانی شدن و تحول مفهوم جغرافیا

دکتر محمدرفوف حیدری فر

استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه پیام نور

دکتر ناصر رضائی

چکیده

جهانی شدن در حال اتفاق و پیشروی به سوی آینده‌ای مبهم است. در ارتباط با تأثیر این فرایند بر فضای جغرافیایی دیدگاه‌های متناقضی وجود دارد؛ گرچه برخی سعی در اثبات اهمیت جغرافیا و ماندگاری و تأثیر آن در زندگی اجتماعی دارند ولی به زعم عده‌ای دیگر آینده‌ای روشن برای علم جغرافیا و مفهوم سرزمین وجود ندارد. بی‌مکان شدن جریان‌ها، غیر سرزمینی شدن نهادها، سازمان‌ها و شرکت‌ها نوید رسیدن نوع جدیدی از روابط اجتماعی را می‌دهد. پدیده‌ای نوظهور در حال تکامل است که مفاهیمی همانند مکان، مرز، سرزمین، ناحیه، منطقه، تنوع و تفاوت را از بین برده و این به معنی پایان یا مرگ جغرافیا است. بنابراین کنکاشی اساسی در زمینه حقیقت و ماهیت جغرافیا و چگونگی آینده آن از امور مهم و وظایف اصلی جغرافیدانان است که این مقاله نیز در حد توان در پی پاسخ به آن می‌باشد. همچنین رویکرد مقاله، آینده پژوهی بوده و دیدگاه نو واقع‌گرائی دارد.

واژه‌های کلیدی: جهانی شدن، جغرافیا، سرزمین، ژئوپلیتیک.

مقدمه

اصطلاح جهانی شدن ابتدا در اواسط دهه ۱۹۶۰ و سپس در اواسط دهه ۱۹۹۰ مورد استفاده عموم قرار گرفت. جهان بیشتر و بیشتر به هم پیوسته شده و این چیزی است که همه ما در باره آن توافق داریم. جهانی شدن به یکی از مهمترین جریان‌های ماندگار برای سال‌های پیش روی ما تبدیل شده است. آن فرایند، گذار از یک اقتصاد بین‌المللی متشکل از واحدهای ملی جدا از هم به اقتصادی جهانی متشکل از اقتصادهای ملی ادغام شده می‌باشد. پیشرفت در ارتباطات راه‌دور، مدیریت اطلاعات و تکنولوژی‌های حمل و نقل این گذر را تسهیل نموده است. جهانی شدن تعامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی وسیعی را در بین مکان‌ها ایجاد نموده و سبب جابجایی‌های وسیع مردم، اطلاعات، کالا و سرمایه فراتر از مرزها شده است. هم‌اکنون نیز جهانی شدن از نظر کیفی متفاوت از اشکال سابق معاوضه بین‌الملل است. با اهمیت‌تر از این جریان‌ات وسیع، وحدت مالی اقتصادی و اقتصادهای فراملی فراتر از مرزهاست. اما تصویر رایج از جهانی شدن فرایندی است که همانند یک پتو در سراسر جهان پهن و باز می‌گردد؛ اقتصادها، جوامع و فرهنگ‌های جهان در حالی که رو به اضمحلال هستند، متجانس و یکی می‌شوند. همه جا مشابه شده، مرزها موضوعیت نداشته و فاصله‌ها از بین می‌روند.

از دید جغرافیایی، کلاک جهانی شدن را این چنین تعریف نموده است: فرایندهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که به وسیله آن:

الف) مکان‌های سراسر جهان به هم متصل می‌شوند. ب) روابط اجتماعی و تعاملات اقتصادی به صورت روزافزون در مقیاس فراقاره‌ای جریان می‌یابند. ج) جهان خود به واحدی مستقل و شناخته شده تبدیل می‌گردد. البته این به معنای یکی شدن همه جای جهان نیست. همچنین، فرایندی یکسان و برابر نیست؛ بلکه مکان‌های گوناگون به صورت‌های متفاوت به این واحد جهانی وصل می‌شوند.

دیدگاه‌ها

ماهیت جهانی شدن اساساً مورد بحث است و به صورت گوناگون (که هیچ یک نیز لزوماً درست نیست) بازنمایی و درک می‌شود (Murray, 2006:10). هلد و مک‌گرو نظریه پردازان جهانی شدن را به سه دسته تقسیم می‌کنند. گروه اول را جهانی‌گرایان افراطی، گروه دوم را شکاکان یا واقع‌گرایان و گروه سوم را تحول‌گرایان می‌نامند. اگرچه به نظر می‌رسد که نظریه‌پردازان بیش از این سه دسته باشند ولی ما در ارتباط با بحث سرزمین و جهانی شدن همین تقسیم‌بندی را البته با کمی اختلاف می‌پذیریم.

۱- جهانی‌گرایان افراطی

این گروه معتقد به پایان الگوهای سنتی ژئوپلیتیک هستند و هیچ جایگاه و نقشی را برای بازیگران ژئوپلیتیک سنتی همانند حکومت‌ها و ملت‌ها در عصر جهانی شدن لحاظ نمی‌کنند. گیه‌نو اعتقاد دارد که پایان دولت-ملت‌ها آشکار است (Guehenno, 1995) و کینجی اوهمایی از مرگ آنان سخن می‌گوید (Ohmae, 1995)؛ شاپیرو از پایان حاکمیت بحث می‌کند (Glick, 1995:59) و ابراین لغت مرگ را برای جغرافیا به کار می‌برد. وی معتقد است در جهانی شدن اقتصاد و تعاملات تجاری در فضای دیجیتالی جایگاهی برای جغرافیا (و سرزمین) وجود ندارد (ÓTuathail 1999). کسانی دیگر نیز مرگ ژئوپلیتیک را پیش‌بینی کرده‌اند. پل ویرلیو اعتقاد دارد که کرنوپلیتیک جای ژئوپلیتیک را گرفته است. وی بیان می‌کند که جای سرزمین ما هم اکنون با زمان تعامل می‌کنیم. توزیع سرزمینی جای خود را به توزیع زمانی داده و حکومت بر سرزمین به حکومت بر زمان تغییر شکل داده است (ÓTuathail b, 1996). فوکویاما پایان تاریخ را می‌بیند و پیروزی لیبرال دمکراسی را پیش‌بینی می‌کند. پیروزیی که تفاوت‌های مکانی - فضائی را از بین می‌برد؛ یعنی همان مرگ جغرافیا (توتایل، دالبی و روتلج، ۱۳۸۰: ۲۶۵). باید گفت که اساساً در ژئوپلیتیک فوکویاما مکان‌ها در سراسر جهان از نظر ویژگی‌های جغرافیای خود مورد نظر قرار نمی‌گیرند



از دیدگاه واقع‌گرایان، جهانی شدن مهمترین ویژگی سیاست جهانی، یعنی تقسیم شدن جغرافیایی جهان به کشورها (دولت - ملت‌ها) را تغییر نمی‌دهد. اگرچه ارتباط متقابل اقتصاد و جوامع ممکن است آن‌ها را بیشتر به یکدیگر وابسته کند، اما چنین حکمی را درباره کشورها نمی‌توان جاری کرد. حکومت‌ها حاکمیت خود را حفظ خواهند کرد و جهانی شدن سبب نخواهد شد مبارزه قدرت بین کشورها از بین برود. جهانی شدن فقط بر حیات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تأثیر خواهد گذاشت و نمی‌تواند از نظام بین‌المللی مبتنی بر کشورها فراتر رود (شولت، ۱۳۸۳: ۳۲).

مبارزه در راه هویت ملی و ملیت چنان گسترده بود که واقع‌گرایان تردید دارند نیروهای فراملی و، بویژه، توسعه نوعی به اصطلاح فرهنگ توده‌های جهانی بتواند ملیت را تضعیف کند. در واقع آنان بر ویژگی‌های دیرپا و جذابیت شدید فرهنگ‌های ملی در مقایسه با خصایص زودگذر و بدلی محصولات شرکت‌های واسطه‌های فراملی - همبرگر، کواکولا و... - تأکید می‌کنند (هلد، ۱۳۸۲: ۴۹).

دیدگاه نو واقع‌گرائی حد واسطه واقع‌گرائی و تحول‌گرائی است. تحول‌گرایان و واقع‌گرایان جهانی شدن را انکار نمی‌کنند و هردو نگاهی سرزمین محور ندارند ولی نواقح‌گرائی بازیگران اصلی را در عصر جهانی شدن حکومت‌ها می‌داند. مثلاً، گیلپین^۲ با این برداشت که جهانی شدن موجب خواهد شد دولت‌ها بسیار کم رنگ شده و مرزهای ملی و حکومت‌های ملی نقش خود را از دست بدهند، مخالف است: نمی‌توان اقتصاد جهانی یا سیاستی جهانی را در نظر گرفت که در آن مرزهای ملی و تصمیمات تأثیرگذار و تعیین‌کننده حکومت‌های ملی وجود نداشته باشد. در مناطقی که بیشترین همگرایی ممکن پدید آمده و نهادهای جهانی از دیگر مناطق دارای تأثیر بیشتری هستند، حکومت‌ها تعیین‌کننده هستند. به جز اتحادیه اروپا، در نفتا و آسه آن، همچنان حکومت‌ها دارای نقش محوری هستند (سلیمی، ۱۳۸۴: ۱۵۱).

۳- تحول‌گرایان

دسته سوم از متفکرین حوزه جغرافیا و سرزمین در عصر جهانی شدن، تحول‌گرایان هستند. کسانی همانند کاستلز، دیوید هلد، آنتونی مک‌گرو، یان آرت شولت، جیمز روزنا، جان روگی، اندرو لینک لیتر، جوزف نای و رابرت کوهن در این دسته جای می‌گیرند. قلب نظریه تحول‌گرایان این است که در آستانه هزاره جدید، جهانی شدن نیروی جدیدی است که تحول سریع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را پیش می‌برد.

آنان معتقدند که جهانی شدن به تدریج جهان را دچار دگرگونی‌های اساسی می‌کند ولی آینده مشخص و کاملاً معینی را برای جهانی شدن در نظر نمی‌گیرند و معتقد نیستند که یک نوع آرمانی به نام «دنیای جهانی شده» وجود دارد که مشخصاتی از پیش تعیین‌شده چون «بازار جهانی»، «تمدن جهانی» یا امثال آن دارد. ولی از دیدگاه آنان فرایندهایی در جهان مشهود است که همه کشورها و جوامع را به صورت بخش‌هایی از یک نظام جهانی در می‌آورد (سلیمی، ۱۳۸۴: ۳۱-۲۸).

تحول‌گرایان معتقدند که فرایند جهانی شدن به معنای اضمحلال حکومت‌ها

بلکه از جهت طبقه‌بندی‌های انتزاعی و فراگیر فلسفه غربی دیده می‌شوند. بنابراین در تز پایان تاریخ فوکویاما، جغرافیا در گفتمان ژئوپلیتیکی حضور ندارد (میرحیدر، ۱۳۷۷: ۱۸) تز ساموئل هانتینگتن نیز گرچه از گفتمان ژئوپلیتیک سستی پیروی می‌کند ولی تفاوتی اساسی با آن دارد. هانتینگتن به جای کشمکش‌های مرزی، کشمکش‌های تمدنی را مطرح می‌کند که این بلوک‌های تمدنی متخاصم از مرزهای سیاسی فراتر می‌روند (پیشین: ۲۱). برخی دیگر نیز از بحران‌های اکولوژیکی و محیطی در حال ظهور بحث می‌کنند، که اهمیت سرزمین و مرز را کاهش می‌دهد. برای آنان گذر واقعی از ژئوپلیتیک به سمت اکوپلیتیک است (پیشین: ۲۲) انفجار جهانی جمعیت، فرسایش خاک‌های کشاورزی، تخریب لایه ازن و انقراض گونه‌های حیات گیاهی و جانوری، سیاره ما را با تهدید روبرو کرده است. برخورد با این آسیب‌های محیطی، ابداعات محیطی استراتژیکی جهانی است نه راه حل - های نظامی استراتژیکی مبتنی بر سرزمین (Ó Tuathail b, 1996). مسئله‌های که نیازمند ایجاد حسی همانند کره زمین به مثابه خانه ما نه تقویت حس قلمروسازی می‌باشد. ریچارد فالک با ترکیب کلیه عناصر استدلال می‌کند که جهان به سرعت در حال حرکت از ژئوپلیتیک به سوی یک واقعیت فرهنگی، سیاسی و اقتصادی واحد و ادغام شده می‌باشد. مجموعه‌های که به نام حکومت زمین یا ژئوگاورنانس^۱ تعریف می‌شود. ظرفیت حکومت سرزمینی به مثابه یک بازیگر در مدیریت تاریخ بشری اساساً فرسایش یافته است. در حقیقت، در بسیاری موارد، حکومت شکست خورده است. معماری سیاست جهانی دیگر به ژئوپلیتیک ارتباط ندارد، بلکه منازع‌های ناخوشایند و واقعی به سوی ساختارهای حکومتی قابل اجرا و عملی از سیاست‌های جهانی در جریان است. چیزی که اهمیت قلمروی سرزمینی را از بین می‌برد (Ibid).

۲- واقع‌گرایان

در مقابل واقع‌گرایان معتقدند که ظرفیت حکومت‌های ملی در جهت تنظیم زندگی شهروندان نه تنها کم نشده بلکه حتی تا این حد نبوده است. به جای پایان دولت ملت، واقع‌گرایان نتیجه می‌گیرند که جهانی شدن باز تأکید مرکزیت و محوریت حکومت‌های ملی است که مدیریت امور انسانی را برعهده دارند (McGrew, 2000: 130). واقع‌گرایان در مقابل جهان‌گرایان به شدت مقاومت می‌کنند و معتقدند که شرایط جهان کنونی غیرقابل پیش‌بینی نیست. در این وضعیت، در حالی که تشدید فعالیت‌های اجتماعی و بین‌المللی را پیش رو داریم، این به افزایش قدرت و توان حکومت در بسیاری از مکان‌ها منجر شده است (Held, 2000: 3).

به همین ترتیب طرفداران این دیدگاه (هرست، تامپسون، کراسنر، گیلپین، هوگولت، کالینکوس، گوردن، جونز، وایس، راگمن و والتز (هلد و مک‌گرو، ۱۳۸۲: ۲۲-۲۰) معتقدند که حکومت‌ها از توانایی‌های قابل توجهی برای اداره کردن فعالیت‌های اقتصاد جهانی برخوردارند. در واقع حکومت‌ها (به‌ویژه حکومت‌های بزرگ و قوی) به‌عنوان نیروی اصلی سامان دهنده، حتی در بخش سرمایه‌گذاری که گفته می‌شود از بخش‌هایی است که بیش از همه جهانی شده است، باقی خواهند ماند (شولت، ۱۳۸۲: ۵).



نیست بلکه معرفی کارکردهای جدید برای آنان است (Held, 1999:8) همچنین پدیده‌های سیاسی همانند ملت، حاکمیت، هویت، قلمرو سرزمینی، تفاوت جغرافیایی و ... از بین نخواهد رفت بلکه کارکرد و مفهوم آنها تحول خواهد یافت (Ibid).

دیدگاه جغرافیدانان

برجسته‌ترین جغرافیدانان سیاسی نیز در این طیف فکری قرار دارند. احتمالاً به دلیل حس تعلق و یا تعصب جغرافیائی و یا نوع نگرش فکری، آنان به مرگ ژئوپلیتیک، جغرافیا، حکومت، ملت، حاکمیت، سرزمین و مرز- ادعاهای جهانگرایان- اعتقاد نداشته و با آن مقابله می‌کنند. یکی از آنان «اتوا» است که در رأس این طیف فکری در میان جغرافیدانان قرار دارد. وی مطلب جالبی درباره آینده سرزمین در سال‌های پیش رو بیان می‌کند. وی در مقاله‌ای به نام «پایان ژئوپلیتیک» به نقد تفکرات جهان‌گرایی همانند «ویرلیو» و یا «ابراین» و نیز کسانی که به بی‌اهمیت شدن سرزمین معتقدند می‌پردازد. اتوا اعتقاد دارد که سرزمین‌سازی در آینده تداوم خواهد داشت ولی این سرزمین‌زدائی با نوع قبلی آن یعنی دوران مدرن متفاوت است. این سرزمین‌سازی از دیالکتیک دو تز و آنتی‌تز یعنی سرزمین‌زدائی و بازسرزمین‌سازی ایجاد می‌گردد، (b ÓTuathail 1996).

در کل دیدگاه انتقادی تفسیری متفاوت از دیدگاه واقع‌گرایی دارد. طرفداران این دیدگاه که شامل اگنیو، کوربریج، اتوا، دالبی و... هستند معتقد به حکومت محوری نمی‌باشند اما این اعتقاد را نیز ندارند که حکومت در عصر جهانی پایان یافته است: «اگنیو که سعی در تحلیل اقتصاد جهانی از رهیافت هژمونیک دارد به تداوم حکومت ملی معاصر و برخی تصویرسازی- های ژئوپلیتیک مدرن جهت هدایت سیاست جهانی اشاره می‌کند. وی و کوربریج معتقدند که شرایط پس از جنگ سرد بدون وجود هژمونی نظم ژئوپلیتیک جهانی قابل تشخیص نیست. آلمان، ژاپن و ایالات متحده کشورهای قدرتمند سلطه‌گر بر نظم ژئوپلیتیک هستند. سپس وی به دام سرزمینی اشاره می‌کند و آن را حکومت محوری در عصر جهانی می- پندارد» (ÓTuathail a, 1996:16). سیمون دالبی نیز که نگاهی اکولوژیک به سیاست‌های جهانی دارد؛ معتقد به حکومت محوری در عصر کنونی نیست بلکه اعتقاد دارد که به همراه حکومت محوری ما باید رهیافت‌های دیگر را نیز مورد توجه قرار دهیم. این دیدگاه که چندمحوری^۲ نیز نامیده می‌شود، اعتقاد به فناپذیری و پایان حکومت و مرز ندارد ولی معتقد به ازلیت و خدشه‌ناپذیری آن‌ها نیز نیست (Dalbey, 2005).

پیتر تیلور همانند دالبی دیدگاه حکومت محوری ندارد. وی برخلاف اتوا، دالبی و اگنیو رهیافت «اقتصاد سیاسی» (مویر، ۱۳۷۹) را در تحلیل‌های ژئوپلیتیک خود اختیار کرده است؛ اما قائل به پایان حکومت در عصر جهانی نیست و حتی در تفسیر نظام‌های جهانی والرشترین مسئله مقیاس را مورد عنایت قرار می‌دهد (همان). وی در رابطه با پایان عمر «حکومت» می‌گوید: «در حقیقت این‌چنین مباحثی بیش از حد اغراق آمیز است. اگر شک دارید سعی کنید مالیات پرداخت نکنید. اما قدرت حکومت‌ها جای بحث دارد. گرچه این امر (تضعیف حاکمیت) در نتیجه فرایندهای آغاز شده به‌وسیله

خود حکومت است» (Taylor, 1993:188) سپس وی به «ظرف حکومت» و اشکال چندگانه آن اشاره می‌کند. وی بیان می‌دارد که آیا حکومت یا «ظرف» نشت کرده است یا نه؟ سپس نگاهی به تأثیر عواملی مثل جهانی شدن بر استقلال اقتصادی دولت می‌افکند و در می‌یابد که دولت‌ها با تشکیل سازمان- های اقتصادی بین‌المللی و با تلاش برای ایجاد ظرف‌های ثروت در مقیاسی وسیع‌تر از ظرف ثروت یک دولت واحد، به این چالش‌ها پاسخ می‌دهند. وی در رابطه با قلمروخواهی می‌گوید: «حکومت به‌عنوان ظرف قدرت تمایل دارد تا مرزهای موجود را حفظ کند؛ حکومت به‌عنوان ظرف ثروت، خواهان سرزمین‌های وسیع‌تری است؛ حکومت به‌عنوان ظرف فرهنگی، خواهان قلمرو کوچک‌تری است» (مویر، ۱۳۷۹: ۱۷۳). وی همچنین معتقد است که حکومت به‌صورت سیاسی باقی می‌ماند و بازیگر اصلی جهان ژئوپلیتیک خواهد بود؛ ولی سعی خواهد کرد که از طریق بلوک‌هایی از قدرت سرزمینی- اش حفاظت نماید. تیلور به قدرت تاریخی، مادی و استعماری حکومت اشاره داشته و از ظرفیت و توان حکومت جهت تطبیق با شرایط سخن می‌گوید (Youngs, 2001:695-707) از نظر وی، حتی اگر حکومت ظرفی بود که نشت می‌کرد، نمی‌شد آن را در سیاست‌های جهانی نادیده گرفت (مویر، پیشین). تیلور جهانی شدن را پناهی از نیروهای متناقض (از بی‌نالدولی و فرادولتی شدن) می‌داند (اولی حکایت از سازگاری و تطبیق دارد و دومی از سقوط سیاست‌های حکومت محوری بحث می‌نماید). به هر حال وی جهت فرار از شکاف‌های مفهومی حکومت محوری به تمایزات جغرافیایی در عصر جهانی شدن پناه می‌برد و در تئوری اقتصاد سیاسی‌اش و در اقتصاد جهانی‌اش پیام‌هایی در ارتباط با این‌که: جهان به صورت‌های گوناگون و متفاوت نمود می‌یابد اگر ما منشور حکومت محوری را رها نمائیم، دارد (Youngs, 2001). در هر حال دیدگاه‌های تیلور پیچیده و در برخی موارد متناقض است، ولی وی به سختی تلاش می‌کند و سعی در رهایی از شکاف‌های حکومت محوری البته با حفظ رویکرد اقتصاد سیاسی‌اش دارد (Ibid).

دیوید اسلیتر^۳ از دیگر متفکران جغرافیای سیاسی است که دیدگاه مارکسیستی دارد. وی نیز به پایان عمر حکومت معتقد نیست. اسلیتر به بحث میشل فوکو در رابطه با قدرت و این نوع از تقسیم‌بندی آن یعنی «قدرت بر»^۴ و «قدرت در برابر»^۵ اشاره دارد و سعی می‌کند که ارتباط جهانی شدن و حکومت را از این زاویه بررسی نماید. «قدرت بر»، سلطه و «قدرت در برابر»، مقاومت است. وی می‌گوید: «در طی تاریخ و در حال حاضر حکومت و ساختارهای آن در بخش‌های جهان دارای قدرت جهت نفوذ و تأثیرگذاری، اعمال زور، اقتناع و نیز اعمال سرزمینی بوده‌اند» (Slater, 2004:16).

سپس وی ادامه می‌دهد: «در حالی که در دوره جهانی شدن به دلیل وجود و تأثیر شبکه ارتباطات و اتصالات و بهم پیوستگی‌های جهانی، قدرت ممکن است به شکل جریان دیده شود ما نباید به اشکال قدیمی «قدرت بر» یعنی سلطه غافل شویم که در داخل گستره سرزمینی دولت ملت می‌باشد. قدرت مقاومت نیز به حرکت‌های دسته‌جمعی اشاره دارد مثل زاپاتیست‌ها و نیز قدرت اپوزیسیون که از طریق فضای اینترنتی و تلویزیون به فضاهای ملی بسته شده‌است» (Ibid).

به‌عنوان یک مکتب فکری جغرافیدانان اقتصادی و سیاسی در رابطه با



بلافصلی را بر دیگر نواحی بگذارند. جغرافیدانان و دیگر دانشمندان علوم اجتماعی از اصطلاحاتی همانند حذف فضا به وسیله زمان، همسایگی زمان-فضا، فشردگی زمان و فضا و وحدت اقتصادی و... استفاده می‌کنند. مثلاً بحران ۱۹۹۷ آسیا به سرعت در سراسر سواحل آسیای اقیانوس آرام از تایلند تا کره جنوبی و ژاپن پخش شد و پیامدهای آن بر اقتصادهای سراسر دنیا با درجات مختلف ملموس و آشکار بود. اما این فشردگی شامل دیگر بخش‌های انسانی نیز هست. گویندگان اخبار در CNN و BBC حوادثی همانند فاجعه سونامی در اقیانوس هند را در زمان کوتاهی به مردم در خانه‌هایشان و ادارات سراسر دنیا منتقل می‌کنند. نشت گاز دی اکسید کربن در ایالات متحده و چین تأثیر مستقیمی بر کشورهای جزیره‌های کوچک مثل گراناوا در دریای کارائیب با بالا رفتن سطح دریا و حوادث سیکلونی دارند. پس به گونه‌های عملی از تأثیرات سیاسی، محیطی، اجتماعی و فرهنگی جریانات جهانی می‌توان سخن گفت. چیزی که قابل اطمینان بوده مربوط است به تغییر و تحولات در حال اتفاق که ما به شکلی ابهام‌دار آن را تجربه می‌کنیم. تغییراتی که انقلابات تکنولوژی نقش اساسی در آن بازی می‌نماید.

اما برداشت عمومی از ماهیت جهانی شدن در واقع مرتبط به کج فهمی از ماهیت جغرافیا هم به شکل یک موجودیت و یک علم و هم فراموشی مجموعه تلاش‌های انجام شده جغرافیدانان در جهت تحلیل مباحث مربوط به مکان، فضا، مقیاس و موقعیت است. به هر حال فرایندهای جهانی بیانگر مسیری جدیدی از حرکت مردم، کالا و اطلاعات است که این خود جغرافیای جدید و البته پیچیده‌های را نیز ایجاد کرده است. دو نکته قابل توجه در این ارتباط و با در نظر داشتن مفهوم فشردگی قابل توجه است: نخست، فاصله نسبی بین مکان‌ها و مردم زیادتر شده نه کمتر. مثلاً شکاف بین کشورهای فقیر و ثروتمند طی پنجاه سال گذشته افزایش یافته است. آنهایی که به اینترنت دسترسی دارند ممکن است از ارتباط سریع با دوستان دور خود لذت ببرند اما اکثر مردم که به اینگونه تکنولوژی‌ها دسترسی ندارند، بیشتر منزوی می‌شوند. خلاصه به جای صاف کردن زمین مثل پهن کردن پتو، جهانی شدن به شبکه‌ای مبدل شده که تفاوت‌های فضایی را بیشتر نموده است. نکته دوم این است که از ایده وسوسه‌انگیز که تکنولوژی خود نیروی فشردگی فضایی بوده دور گردیم. فرایندهای جهانی به کمک تکنولوژی تسهیل می‌شود اما توسط نیروهای بنیادی‌تری به پیش می‌رود. جهانی شدن با خود نتایج سیاسی را به همراه دارد؛ چراکه سبب گسترش شکاف‌ها، ایجاد نابرابری‌ها و خلق برندگان و بازندگان می‌شود. به همین دلیل است که جهانی شدن با خود ترس و بی‌زاری در میان برخی و امید در میان دیگران را به دنبال دارد. خلاصه جهانی شدن هم فرایند است و هم دستورالعمل سیاسی-اقتصادی.

مطالعات اخیر در جغرافیای انسانی نیز بیانگر تأثیرات متفاوت جهانی شدن تا زمانی که با مکان‌ها، نهادها و مردم محلی در تماس بوده، می‌باشد. در حقیقت این درست است که اقتصادها به شکل روزافزونی به هم وصل می‌گردند و نیروهای جهانی در دورترین و حاشیه‌ای‌ترین نواحی نفوذ می‌کنند اما اینگونه فرایندها به وسیله مکان‌های خاص با تاریخ، محیط و جوامع متفاوت تعدیل و تفصیل می‌گردند. آن‌ها حتی جغرافیای نابرابری‌ها را زیاد

جهانی شدن به تئوری پردازی پرداخته‌اند. همچنان که ما شاهد یک فرایند حساس از الگوها و جریانات جغرافیایی می‌باشیم، نظریه پردازی در رابطه با پیامدهای جغرافیایی آنها و تعاملات فضا-زمان صورت می‌گیرد. نه تنها جغرافیدانان توجه دقیقی به پیوندهای با مقیاس متفاوت از جهانی به محلی دارند، بلکه شناخت در حال رشدی از اهمیت تفاوت‌های جغرافیای جهانی دارند (Conway and Heynen, 2006:7).

جغرافیا در عصر جهانی شدن‌ها

افراد مختلف در طی چهار دهه گذشته مرگ جغرافیا را پیش‌بینی کرده بودند. تافلر (۱۹۷۰) این دیدگاه را در کتابش به نام شوک آینده بیان کرد و استدلال نمود که تحول تکنولوژی‌های ارتباطات، حمل و نقل، جابجایی وسیع مردم و کالا به این منجر شده که مکان را منبع تنوع نبینیم. اخیراً نیز در کتاب وحدت مالی جهانی از ابراین «مرگ جغرافیا» مطرح شد. وضعیتی که ناشی از توسعه اقتصادی بوده و در آن مکان دیگر موضوعیت ندارد (Murray, 2006:4).

همچنین، سرزمین‌زدائی اصطلاحی است که به وسیله پل ویرلیو در گذشته ابداع و مسئله پایان قرن بیستم شد. این اصطلاح در میان دیگر موارد همانند جهانی شدن، فرامحلی، جهانی محلی شدن، پسا استعماری، پساملی، فراملی، فضای سوم، فضای اینترنتی وجود آمد که در جهت توصیف بازسازی و ترتیب مجدد روابط فضایی ناشی از پیامد تغییرات ژئوپلیتیکی، مادی و تکنولوژیکی پایان قرن بیستم به کار گرفته شد. سرزمین‌زدائی نامی است که بیانگر کاهش اهمیت و قدرت سرزمین در زندگی روزمره می‌باشد. سرزمین دیگر واقعیت بدون مسئله و پایدار همانگونه که بود، نیست. پس همانطور که گفته شد، وضعیت و موقعیت آن هم اکنون مورد چالش و مسئله‌دار است.

بحث از سرزمین‌زدائی در گفتمان معاصر، بحث از تحلیل رفتن مجموعه بهم پیچیده جغرافیا، قدرت و هویت است که زندگی روزمره را برای بیشتر قرن بیستم تعریف و محدود می‌ساخت. سرزمین‌زدائی صحبت از شرایط جدید سرعت و اطلاعاتی شدن، بی‌اهمیت شدن مرزها، حذف تقسیمات و تسریع جهان جهانی شده است. گفتمان سرزمین‌زدائی به توصیف گذر بی-نظیر به شرایط معاصر اختصاص دارد؛ آن را حرکتی به سوی تجدد مخرب تعریف می‌کند.

این گونه بی‌اهمیت شدن حکومت و از موضوعیت افتادن سرزمین و خاک ملی نیز در فرهنگ دیجیتالی آشکار است که حول و حوش تکنولوژی اطلاعاتی در جهان توسعه یافته صنعتی رشد یافته است. با پرورش این فرهنگ، تمایل قوی جهت اتصال‌زدائی از سرزمین، جدائی فرد از خاک و رهایی از سرزمین و مشکلات و محدودیت‌های پشت آن بوجود آمده است. اطلاعات فقط می‌خواهد که آزاد باشد. قدرت ماندگار سرزمین به وسیله قدرت تله متریک در حال ظهور تضعیف شده است. عقاید موجود سیاست، سرزمین‌سازی و هویت‌های اشتراکی به وسیله تمدن اطلاعاتی جدید مورد چالش بوده و سرانجام جایگزین می‌شود (ÓTuathail, 1998). شکی نیست که مردم و فرایندها در نواحی دور دست می‌توانند تأثیرات



هست. (Murray, 2006:17)

امروزه، به هر حال، در جهانی که تغییرات سریع را در زندگی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تجربه می‌نمایم، دانش جغرافیا مخصوصاً مهم و مفید است. در دنیای بسیار متغیر، زمانی که سرنوشت و ایده‌های ما خیلی به دیگر مردمان و دیگر مکان‌ها وابسته است، مطالعه جغرافیا فهمی از به هم پیوستگی‌های واقعی که زندگی هر فردی را بی‌ثبات می‌کند، به وجود می‌آورد.

جهانی‌شدن - که از اتصالات در حال رشد بخش‌های متفاوت جهان می‌باشد - از طریق فرایندهای عمومی از تغییرات فرهنگی، سیاسی، محیطی و اقتصادی قابل فهم رخ می‌دهد. گرچه اقتصاد جهانی شده، ولی با آن می‌توان چهارچوبی مفهوم‌دار از دولت‌های مستقل و نظم بین‌الملل از تولید و معاوضه را خلق کرد. این نظم چندین دوره بازسازی شده است. هر دوره نیز که بازسازی شده تغییرات اساسی را نه تنها در جغرافیای جهان بلکه در خصوصیت و سرنوشت مکان‌های مستقل ایجاد کرده است.

در اولین نگاه، به نظر می‌رسد که جهانی‌شدن با تمام قاطعیت‌اش در مکان‌های توسعه‌یافته جهان، به عمر جغرافیا پایان بخشیده است. ارتباطات تکنولوژیکی وسیع و بازار جهانی محصولات استاندارد شده، به نظر می‌رسد که به زودی تفاوت‌های مردم و مکان‌ها را از میان می‌برد؛ و برای همیشه به اهمیت تفاوت بین مکان‌ها پایان می‌دهد. اما سیالیت و جابجایی جدید پول، کار، محصولات و ایده‌ها واقعاً اهمیت مکان‌ها را در برخی جنبه‌های خیلی مهم و واقعی افزایش می‌دهد (Knox, 1998:15-16). تراکم بسیاری که تحت عنوان جهانی شدن مورد توجه قرار می‌گیرد، اقتدار سنتی جغرافیا را آشکار می‌کند که نه تنها ماندگار است، بلکه جهانی شدن باعث ارتقای آن هم شده. فایده این نگرش این است که می‌توانیم از اتهام «کلینگری» یعنی از این عقیده که جهانی شدن جنبه فراگیری دارد و زمینه یکپارچگی روابط است، دوری کنیم (تیلور، واتس و جانسون، ۱۳۸۳: ۱۰۹).

اما باید گفت که به رغم این سرزمین‌زدائی ما با پایان جغرافیا، مرگ ژئوپلیتیک، از بین رفتن مرزها و عدم موضوعیت سرزمین مواجه نیستیم. به نظر می‌رسد که «قلمرو سرزمینی همچنان به صورت یک ناظر بر روی جهانی شدن باقی می‌ماند، زیرا از لحاظ سیاسی، قلمرو سرزمینی جایی است که منافع در قالب آن معنا می‌یابند. یعنی جهانی شدن در حقیقت از آزادی عمل فارغ‌البال برخوردار نیست» (کلارک، ۱۳۸۲: ۳۵۲).

تفاوت‌ها و تشابهات در عصر جدید: غریزه قلمروسازی

این استدلال که جغرافیا مرده یا اهمیتی کمتر دارد به وسیله برخی اقتصاددانان و غیر جغرافیدانان بیان شد: فشرده‌گی زمان - فضا فاصله را بی‌اهمیت ساخته، محلی معنای کمتری دارد، چراکه ما در دهکده جهانی زندگی می‌کنیم. تفاوت در حال از بین رفتن بوده و فرهنگ‌ها متجانس می‌شوند (Murray, 2006:17).

مکان، فضا، تفاوت‌ها و تشابهات، پخش فضائی - مکانی، پراکندگی، تفرق، ناحیه‌ها، مقیاس و.. تولید و بازتولید خواهد شد. یعنی یکی از مهمترین جنبه‌های انسان‌ها این است که آنان با هم متفاوتند و زندگی متفاوت آن‌ها

می‌کند. هر چند که مفهوم جغرافیا پویاتر و تغییر یافته‌تر گردیده اما این به معنای بی‌اهمیت شدن آن نیست. به هر حال فهم جهانی شدن نیازمند توجه جدی به جغرافیا نیز هست. (Murray, 2006:4)

حتی دانشمندان روابط اجتماعی، علوم سیاسی و جامعه‌شناسی معتقدند که جهت فهم فرایندهای جهانی شدن، ما باید جغرافیای آنها را کشف نماییم. برای اکثر مفسرین، جهانی شدن در بهترین شکل آن و از طریق تغییرات معنا و اهمیت مکان، فضا، فاصله و مرز و فضاهای قدرت قابل فهم است (Hudson, 1998).

ژئوپلیتیک استعماری و پسا استعماری به وسیله ژئواکونومی جایگزین شده است (Walcott, 2006:49). یعنی جهانی شدن به مثابه یک گفت‌وگو غالب، جانشینی برای ژئوپلیتیک تبلیغ می‌گردد. اما جهانی شدن از یک شرایط کاملاً غیر جغرافیائی ظهور نکرده بلکه دارای ریشه‌ها و پایه‌های ژئوپلیتیک است. از این نظر مهم است که بدانیم جهانی شدن نتیجه گزینش‌های سیاسی بوده و می‌تواند معکوس شده و جهت‌گیری مجدد یابد (Conway, 2006:127).

در این زمینه جغرافیای انسانی چارچوب متفاوتی برای فهم جهانی شدن عرضه می‌کند:

این رشته اساساً به فضا بسته است، بخصوص تعامل فرایندها، ساختارها و بازیگران در مقیاس‌های متفاوت تحلیل. «جهانی» به وسیله «محلی» ایجاد می‌گردد. هر چیزی در نهایت بیانی محلی دارد گرچه جهانی می‌شود. مثلاً اشتباه است که فرض نمائیم که موسیقی رابی ویلیامز موزیک جهانی تولید می‌کند. موزیک وی ترکیبی از عناصر مکان‌های خاص است.

در جغرافیای انسانی گفت‌وگو غالب جهانی شدن است. جهانی شدن از بالا یا پائین ساخته نمی‌شود بلکه از طریق تعاملات میان مردم و نهادها در مقیاس‌های گوناگون وجود می‌آید.

جغرافیای جهانی شدن شامل تغییراتی است که در قلمروهای سیاسی، اقتصادی و ... صورت می‌گیرد. مثلاً اتحادیه اروپا چیزی بیش از وحدت اقتصادی است؛ ریشه‌های آن سیاسی و فرهنگی بوده و تأثیرات آن وسیع می‌باشد.

جغرافیا دارای سنت جهانی طولانی است و این قبل از ظهور جهانی - شدن به شکل یک مفهوم تازه در علوم اجتماعی است، که سنت جغرافیدانان را در موقعیتی قوی جهت بررسی جهانی شدن از منظر تاریخی قرار می‌دهد. جغرافیا به شکل ابزاری در راستای اکتشاف ایجاد گردید و اساساً به دلیل نیازهای امپریالیستی مورد حمایت واقع شد. پس از جنگ جهانی دوم جغرافیای ناحیه‌ای بر این جهانگرایی سایه انداخت اما از ۱۹۶۰ با وجود مسائل و نگرانی‌های جدید جهانی آن سنت از سر گرفته شد. این اتصال مجدد شامل سه قسم می‌باشد: ۱- نگرانی‌های در حال رشد مربوط به محیط‌زیست جهانی ۲- تقسیم بین‌المللی کار و نقش شرکت‌های چند ملیتی و ۳- نگرانی‌های روزافزون مربوط به نابرابری‌های جهانی. با ظهور پست مدرنیسم از ۱۹۸۰ مسائل محلی مجدداً پیشاپیش سایر مباحث قرار گرفت.

فضای مکان‌ها (ملتها، سرزمین‌ها و روستاها) به وسیله فضای جریان‌ها (اشکال دانش و اطلاعات) از طریق شبکه‌های الکترونیکی از جمله وب‌ها مورد چالش واقع شده‌اند. فضای جریان‌ها باعث از بین بردن فضای مکان‌ها نمی‌شود مثلاً شهر جهانی نقطه‌ای در شبکه است که البته مکانی متمایز نیز



جهان تجربه می‌شود. «مورلی» و «رابینز» معتقدند:

«تفاوت مکان و فرهنگ را به هیچ وجه نمی‌توان از میان برداشت و به هیچ وجه نیز نمی‌توان از آن فراتر رفت. در واقع جهانی شدن با پویایی و تداوم ناحیه‌سازی مجدد [بازتولید تفاوت‌های ناحیه‌ای] همراه است. جهانی-شدن به حصول یک پیوند جهانی محلی جدید ناحیه می‌انجامد و به روابط تازه و درهم تنیده بین مکان جهانی و مکان محلی امکان می‌دهد.» پس ممکن است وقوع تغییر و تحولات مهمی را در جهان شاهد باشیم، اما این تحولات مکان را از بین نبرده باشند و در واقع نمی‌توانند از بین ببرند. ولی از این هم می‌توان فراتر رفت. زیرا به گفته‌ی الن و هامنت: «شبکه‌های روابط اجتماعی که در مکان گسترش یافته‌اند در جریان جهانی شدن صرفاً نابرابر نیستند بلکه از طریق تفاوت و تنوع جغرافیایی نیز عمل می‌کنند. در این خصوص، جغرافیا حائز اهمیت است چراکه روابط جهانی به دنبال خود نابرابری به وجود می‌آورند و از طریق الگوی ایجاد شده توسعه نابرابر عمل می‌کنند» (کلی، ۱۳۸۰: سیزده).

در جهان امروزی، مکان‌ها خیلی به هم متصل شده‌اند و در جغرافیای انسانی نیز مهم است که بدانیم که چگونه مکان‌ها به وسیله‌ی همدیگر متأثر می‌شوند. خبرهایی که در ارتباط با مکان‌ها است به جغرافیا مرتبط است. برای مثال جنگ داخلی در لیبیا، خشونت‌های قومی در کنگو و سریلانکا، پیاده شدن نیروهای ناتو در کرواسی و بوسنی، انفجار بمب در پاریس و لندن، رکود اقتصادی در مکزیک، مانور نظامی چین در سواحل تایوان، حمله‌ی هوایی آمریکا به پایگاه‌های نظامی ایران، که به هیچ وجه به معنای پایان جغرافیا نیست. از طرفی با وجود تکنولوژی ارتباطی و در لوای پدیده‌ی جهانی شدن، از اوضاع و احوال مکان‌های گوناگون جهان اطلاع حاصل می‌کنیم و از رهیافتی دیگر نیز مفهوم مکان از بین نرفته بلکه با استفاده از امکانات تکنولوژی عرضه شده توسط جهانی شدن دوباره بازنمایی و نمود یافته و پیوستگی مکانی از این رهیافت مشهودتر گشته است.

گرم شدن کره‌ی زمین، پخش مداوم ویروس ایدز نیز از دیگر ابعاد مهم جغرافیایی‌اند. برای مثال پخش ایدز پدیده‌ی جغرافیایی و نیز اجتماعی و فرهنگی است. به دلیل تفاوت‌های مکانی و شرایط مکانی نظیر فرصت‌های اقتصادی و ترکیب اجتماعی در هر مکان، ما شاهد تأثیرات متفاوت ایدز بر کشورها هستیم. یعنی برخی کشورها بیشتر منفرد و جدا می‌شوند. در پشت برخی از این جریان‌ها نیز، فرایندهای جغرافیایی نقش مرکزی دارند. حکایات راجع به توسعه اقتصاد محلی (کاهش نیروی کار)، منازعات سرزمینی محلی (مثلاً بین تایوان و چین)، جهانی شدن فرهنگ عامه و اقتصاد و گرم شدن زمین، همگی عنصری جغرافیایی قوی را شامل می‌شوند.

جغرافیای انسانی در واقع تشخیص به هم پیوستگی مکان‌ها و نواحی، بدون از دست دادن صورت فردی و بی‌نظیر بودن مکان‌های منفرد است؛ جغرافیدانان یاد می‌گیرند که «کجائی» فرایندها را بیانند. در این زمان بیشتر مکان‌ها به هم وابسته‌اند، ولی هریک نقشی بخصوص در جغرافیای پیچیده و بسیار متغیرشان دارند. برای مثال راهی که مانهاتان، نیویورک؛ به مثابه یک مرکز جهانی برای مدیریت، تجارت، خدمات مالی دارد؛ در حالی که برای ارضای نیازهای خویش به هزاران مکان دیگر نیاز دارد. مدیران، بازرگانان

سبب بوجود آمدن فرهنگ‌های متفاوت در مکان‌های متفاوت می‌گردد. خصوصیات فیزیکی زمین همانند ژئومورفولوژی، کلیماتولوژی و تأثیرات آنها بر خصوصیات فیزیکی انسان‌ها از جمله عوامل ثابت تفاوت‌های ناحیه است. این عناصر به نظر می‌رسد که در عصر جهانی شدن همچنان از جمله عناصر بازیگر در ایجاد تفاوت‌ها و ایجاد نواحی خواهد بود و جغرافیای تفاوت‌ها را در عصر فضا زنده نگه می‌دارد. استدلال می‌شود که حتی با وجود تکنولوژی ورود آن به عرصه‌های مختلف جهانی و بوجود آمدن خصوصیات مشترک غیرفیزیکی در عصر جهانی شدن، عوامل غیر انسانی همانند آب و هوا، جنس زمین، توپوگرافی زمین، جنس خاک، دوری و نزدیکی به دریا، وجود دیگر توده‌های طبیعی در نواحی، پروسه تفاوت‌ها و ایجاد اشکال جغرافیایی همانند مکان، ناحیه، محله، مقیاس و.. را تولید و بازتولید می‌کند.

جهانی شدن برای از بین بردن جغرافیا و اشکال جغرافیایی در ابتدا باید کلیه موانع را از میان بردارد، مسائلی که نه تنها به فیزیک طبیعت باز می‌گردد بلکه تا حدی به غریزه، فطرت، احساس و ذات انسان مربوط می‌شود. حذف موانع جغرافیایی توسط این پدیده‌ی نوظهور در ابتدا تعامل با اصلی‌ترین مسئله غریزی- فرهنگی یعنی قلمروسازی است (Kuby, 2004: 1).

هالووی سعی می‌کند که از طریق رهیافت جغرافیای انسانی و روانشناختی مکان به اثبات عدم حل شدن مکان‌ها بپردازد. در جایی وی به توانایی محدود انسان در جهت تعامل و حرکت فیزیکی می‌پردازد و به دلیل محدودیت و نیز وجود حواس پنجگانه که تعاملات انسان را شکل می‌دهد سعی در به نقشه کشیدن مکان‌ها و بازتولید آن‌ها در عصر جهانی شدن دارد. گرچه وی جهانی شدن را فراتر از سطح مکان فرض می‌کند ولی وجود محدودیت‌هایی همانند لامسه، ذائقه و بویایی که بوجود آورنده حس تعلق به مکان فیزیکی‌اند، مفهوم «پایان جغرافیا» را بی‌معنا می‌کند (Holloway, 2001: 22).

توجه کنید که غوطه‌ور شدن در یک جهان جغرافیایی امری اجتناب‌ناپذیر است. سیمون می‌گوید که گرایش‌ها و مقاصد بایستی به چگونگی ارتباط مردم با جهان و زمین معطوف شود و بدین طریق جغرافیا موظف است این داد و ستد را که معمولاً مردم کمتر نسبت به آن آگاهی و بینش دارند، بدون هیچ پوششی توصیف کند. زیرا مردم با توجه به موقعیت خود این امور را در زندگی روزمره مسلم، بدیهی و حتی نوعی امتیاز و بخشش تلقی می‌کنند. بنابراین دانش ما نسبت به جهان همیشه مقید به مکان است. همیشه نقطه آغاز و بنیان دانش ما مکان‌هایی هستند که ما را احاطه کرده‌اند. در این رویکرد ما همیشه احساسی از جهان خلق می‌کنیم که در دسترس و قابل لمس باشد نه طرح‌های تجریدی و انتزاعی (کرنگ، ۱۳۸۳: ۱۵۵).

مارتین هایدیگر فیلسوف می‌گوید: اقامت کردن یکی از اساسی‌ترین خاصیت‌های وجود بشر است. برخلاف عقاید دکارتی، آنچه هایدیگر به-عنوان در جهان بودن توصیف می‌کند این است که انسان‌ها نمی‌توانند با ذهنیت آزاد و سرگردان زندگی کنند، بلکه آن‌ها در ارتباط با دنیای پیرامون خود موجودیت می‌یابند (پیشین: ۱۵۱).

آنچه از این اظهار نظرها بر می‌آید این است که تراکم زمانی- مکانی با نابودی مکان و زمان فرق دارد و جهانی شدن به طرق گوناگون در سطح



گذشته از چند نمونه محدودی که پیوسته مورد تأکید قرار گرفته و حساب جداگانه‌ای برای آنها باز می‌شود-همانند اینترنت و شبکه‌های مالی- بخش اعظمی از سایر روابط و فعالیت‌ها، همچنان و به‌طور قطع، سیر معمولی زمینی [و زمانی] خود را طی می‌کنند. با این حال، خطری که در صورت مقابل برداشت حداکثری و فراگیر از جهانی شدن روی می‌دهد این است که جهانی شدن را به شیوه‌های بسیار محدود و حداقل تعریف کنند که در این صورت توجه به‌طور کلی معطوف به طیفی از روابط محدود و غیر معمول می‌شود. به‌رحال توصیف جهانی شدن به‌صورت بی‌مکان کاملاً گمراه‌کننده است، زیرا چنین تصویری قادر به نشان دادن آن بعد از جهانی شدن که از آن به‌عنوان دگرگونی حکومت یاد می‌شود، نیست. بعد دگرگونی حکومت از اهمیت اساسی در درک جهانی شدن برخوردار است، ولی این چشم‌انداز در مقابل گرایش سطحی که قائل به «پایان جغرافیاست»، مورد غفلت قرار می‌گیرد. اعتقاد به پایان جغرافیا موجب تقویت این دیدگاه کلیشه‌ای می‌شود که جهانی شدن جریانی بیرونی و در ورای مرزها به‌عنوان ویژگی اصلی جهانی شدن به همان میزان خطاست که بعد حکومت‌گرایانه آن مورد غفلت واقع شود. بنابراین، برداشت‌های شهودی، از این نوع، درباره جهانی شدن باید در قالب نظریه‌های مناسب درباره حکومت مورد بررسی قرار گیرد و صرفاً به‌صورت توصیفی از فراروی فضایی عرضه نشود (کلارک، ۱۳۸۲).

جهانی شدن وحدت جغرافیایی را به‌دنبال ندارد. کشورهای گوناگون، نواحی و محلات به تقابل با پروسه‌های عمومی بزرگ مقیاس تغییر می‌پردازند تا به تولید فضایی کاملاً مخصوص. در این نگرش، جغرافیا زنده است و جغرافیا به‌معنی پذیرش نیروهای عمومی جهان در الگوی فاصله است. همچنان‌که جهانی شدن تشدید می‌گردد، منطقه‌گرایی و محلی شدن به رشد می‌انجامد و نیروهای مخالف تأثیرات را متوازن می‌کنند. یکی از این تغییرات مخالف، رشد محلی‌گرایی در جهانی شدن است (Haggett, 2001: 578).

امین و تریفت می‌گویند: «ما استدلال می‌کنیم که جهانی شدن منادی پایان تمایزات سرزمینی یا تمایزمندی سرزمینی نیست، بلکه مجموع‌های فزاینده‌تر از تأثیرات بر روی هویت‌های اقتصادی محلی و ظرفیت‌های مربوط به توسعه است.» این عقیده در سایر دیدگاه‌ها نیز تکرار شده است که تصور «قابلیت جایگزینی مکانی» که زیربنای بخش اعظم ادبیات شکل گرفته درباره جهانی شدن اقتصادی است، خود «تعمیمی به شدت افراطی» یافته است. اگر اینگونه تفاوت‌ها و تمایزمندی‌های مبتنی بر سرزمین همچنان معتبر باشند، در این صورت نظریه‌پردازان جهانی شدن را بر این می‌دارد که قبل از چشم‌پوشی از اهمیت آنها، اندکی تردید روا دارند (کلارک، ۱۳۸۲).

در عصر اطلاعات، جغرافیا موضوع بوده و موضوعیت آن از بین نمی‌رود، حتی ممکن است اهمیت بیشتری نسبت به گذشته بیابد. مکان‌ها و نواحی بدون شک تغییر می‌کنند، به دلیل پیامدهای بافت جدید جهانی که ناشی از عصر اطلاعات است. اما جغرافیا به چندین دلیل زیر همچنان موضوعیت‌اش از بین نمی‌رود: «هزینه‌های حمل و نقل، تفاوت‌ها در وجود منابع، انعطاف فرهنگ‌های محلی و میراث گذشته، اصول بنیادی سازمان فضا و امیال سرزمینی مردم.»

در همین زمینه مقاله‌ای در مجله اکونومیست چاپ شد و ادعاهای

ملی، کارگران یقه آبی از مکان‌های اطراف، مهاجران ماهر از اقصی نقاط دنیا مورد نیاز این مرکز است. میوه و تره‌بار از فلوریدا، لبنیات از نیویورک و غذاهای بخصوص از اروپا، آفریقا و آسیا به این شهر می‌آید. انرژی زغال سنگ از جنوب غرب ویرجینا و کالاهای صنعتی از کمربند صنعتی تأمین می‌گردد.

این به‌هم پیوستگی مکان‌ها به‌معنای اتصال آنها به فرایند وسیع‌تر تغییر (که در الگوی جغرافیایی بزرگتری منعکس شده) است. جذابیت کار در نیویورک در جریان مهاجرت منعکس شده که این خود بر الگوی ترکیب و اندازه‌های بازار کار در اطراف کشور تأثیر گذاشته است (Knox, 1998: 2-5). یعنی هم‌چنانکه که ما بیشتر وارد عصر اطلاعات می‌شویم، جغرافیا در حال حرکت در جهت فهم جهانی است که بسیار پیچیده‌تر و متغیرتر از گذشته می‌باشد. با چنین فهمی، ممکن است نه تنها- به تنوع و تکثر مردم جهان- یعنی مکان‌ها ارج نهم، بلکه از روابط آنها با هم آشنا و آگاه شده و قادر به مشارکت مثبت در توسعه محلی، ملی و جهانی گردیم (Knox, 1998: 15). یکی از بحث‌های جغرافیدانان این است که مکان‌ها پیامدهای متمایز از فرایندهای جغرافیایی نیستند بلکه خود قسمتی از این فرایندها هستند. «اگر جهانی شدن را به‌مثابه فرایندی در نظر بگیریم، در نتیجه مکان یا مکان-ها ایجاد می‌شوند». مکان پدیده‌های پویاست. آنها به‌وسیله مردمی پاسخگو به فرصت‌ها و الزاماتی که به‌وسیله محیط ایجاد می‌شوند، خلق می‌گردند. چنانکه مردم در مکان‌ها زندگی و کار می‌کنند، آنها بتدریج خود را بر محیط تحمیل کرده و آن را رام و تعدیل می‌کنند تا هم‌زمان مردم بتدریج با محیط فیزیکی سازش یابند.

ساختن مکان همواره تحمیل نشدنی و در جریان است و خودبه‌خود در مقیاس‌های گوناگون ساخته می‌شود. پروسه تغییرات جغرافیایی نیز مکان‌ها را تعدیل و شکل‌دهی مجدد می‌کند. این برای جغرافیدانان مهم است که نسبت به این به‌هم پیوستگی‌ها (جهانی شدن) بدون سقوط به مسیر عمومی شدن یا یکدست شدن، غافل نباشند، یا بصیرت خود را نسبت به تنوع و گوناگونی که قلب جغرافیای انسانی را می‌سازد از دست ندهند (Knox, 1998: 6). جهانی شدن از دیدگاه جغرافیای سیاسی، این است که ما جهانی شدن را به‌عنوان وارث سنت جهان‌وطنی فرض نکنیم؛ اندیشه در حال گسترش اروپا- آمریکا که تنوع بنیادین بشر را کم ارزش جلوه می‌دهد.

ما نمی‌توانیم روندهای آتی جهانی شدن را پیش‌بینی کنیم زیرا هنوز رخ نداده‌اند. ولی می‌توانیم جغرافیای معاصر تغییرات جهانی، روندهای گذشته آنها و وابستگی کنونی قدرت را درک کنیم، تا بتوانیم به درک احتمالات آینده نائل آییم و در تصمیم‌گیری در مورد انتخاب‌های پیشنهاد شده، مشارکت کنیم. چیزی که ما می‌توانیم از آن مطمئن باشیم، این است که دانش جغرافیایی در قلب بحث‌های مربوط به جامعه قرن بیست و یکم جای دارد (تیلور، واتس و جانسون، ۱۳۸۳: ۱۱۰).

با این حال، این موضوع چندان روشن نیست که تصور جهانی شدن به‌صورت «بی‌فاصله» و «بی‌مکان» خود به‌صورت آنارشیک قابل دوام است یا خیر و یا اگر هم چنین باشد، وجود آن تا آن اندازه گسترده خواهد بود که حداقل بتواند استثنائی کوچک در برابر قاعده معمول ایجاد کند.



فراملی است... مکانی که بسیاری از مردم کشورهای گوناگون در آن به هم می‌رسند، چند فرهنگ‌هایی ناشی از آن بوجود می‌آید.

این چنین مکان‌هایی شهری است که دارای ساختمان‌های اداری بلند بوده و شهری صنعتی و شهری مهاجرتی بوده که اغلب به‌عنوان فضای قدرت، فضای کاربرد ماشین، فضای جهان سوم شناخته می‌شود. ساکنین این مکان‌ها، بسیار متنوع‌اند. یک نفر طبق نظر سالیمن می‌تواند نخبه‌ای را بیابد که خود را جهان‌وطن می‌انگارد؛ بسیاری از آنان خود را هویت‌های بدون جنبهٔ سرزمینی می‌یابند. در حالی که سرزمینی شدن مجدد در برخی مکان‌ها در حال جریان است، عقایدی جدید از جامعه، عضویت و.. به‌وجود می‌آید (Claudio, 2001: 134).

مسی و سالیمن با به مسیری گذاشته‌اند که معرفی گونه‌ها و اشکال رنگانگ جهانی‌شدن نام دارد. آنها این جریان را مانیفست جهانی محلی شدن می‌دانند که خلاصهٔ کلام آن این است که در بررسی‌ها و تئوری‌های جغرافیائی نوعی عمومی شدن و خصوصی شدن در جهانی‌شدن (جهانی-محلی) وجود دارد.

بحث‌هایی در ارتباط با تولید مقیاس و البته به هم وصل شدن مقیاس-ها در جریان است. در مقالهٔ نیل اسمیت^۷ بحث در رابطه با همین موضوع وجود دارد. وی علاوه بر اعتقاد به تولید مقیاس، به بحث در رابطه با چالش کشیده شدن هژمونی ایالات متحده توسط مراکز نوظهوری همانند ژاپن، اروپا، روسیه می‌پردازد و معتقد است که کشورهای آسیائی در ارتباط با هدایت مجموعه کشورهای جهان ایالات متحده را به چالش می‌کشاند. ضمناً وی اعتقاد دارد که جغرافیای انباشت سرمایه و سرمایه‌داری جهانی، با ظهور مراکز جدید همانند ژاپن و چین در حال تغییر است (Ibid).

لوفور تأکید می‌نماید که مقیاس غیرجهانی، عناصر ذاتی فرایند جهانی-شدن هستند. ما نه تنها با یک فضای اجتماعی روبرو نیستیم بلکه چند فضای اجتماعی را پیش‌رو داریم. در حقیقت، چندگانگی نامحدودی یا مجموعه بی‌شماری از فضای اجتماعی وجود دارد. هیچ مقیاس واحدی کاملاً از بین نرفته است و کلیهٔ مکان‌ها بدون استثنا در حال دگرگونی‌اند. لوفور از اندیشه‌های اقتصادگرایانهٔ کسانی همانند امین، امانوئل والرشتاین و پالویکس^۸ به‌دلیل نقصان آنان در تشخیص تعدیل جهانی‌شدن به وسیلهٔ حکومت به‌شدت انتقاد می‌کند (Brenner, 1999).

جغرافیای جهانی‌شدن امروزه به وسیلهٔ دفاع از عدم تطبیق و گوناگونی سرزمینی قابل درک است که در آن مقیاس‌های گوناگون وجود دارند. جهانی‌شدن باعث سرزمین‌زدائی روابط اجتماعی در «فضای جریان‌های» جهانی نمی‌شود. طبق نظر لوفور فضا به‌صورت اجتماعی تولید می‌گردد. مقیاس فضائی یک ظرف استاتیک نیست که در آن روابط اجتماعی شکل یابد. بلکه بُعدی اساسی از روابط اجتماعی است، که یکی از مسائل اساسی توسعهٔ نابرابری‌ها و تفاوت‌ها است. این جغرافیا به وسیلهٔ دینامیک انباشت سرمایه و شهرنشینی بوجود می‌آید.

در حالی که حکومت استراتژی‌های سرزمینی (همانند ایجاد فضاهای درون سرزمین مثل شهرهای جهانی برای دریافت سرمایه) را جهت کنترل جهانی شدن به‌کار می‌برد، از طرفی دیگر با اتخاذ سیاست‌های همانند بلوکهای اتحادیهٔ

تکراری مبنی بر پایان جغرافیا در عصر اطلاعات و بی‌فضا شدن اقتصاد، اطلاعات را بی‌اعتبار ساخت و نشان داد که مکان و فضا موضوع‌اند: «دلیل اصلی این است که تاریخ می‌گوید: جائیکه بیشتر به آن تعلق دارید، جایی است که از آن شروع کرده‌اید.» (Knox, 1998: 52).

به هر حال باید بدانیم تا زمانی که تقسیمات ساده‌ای همانند کشورها، شهرها، شهرک‌ها، حوزه‌های شهری وجود دارد به این معنا است که ما در اشکال و پیکره‌هایی زندگی می‌کنیم که سیاستمان را شکل می‌دهد و برعکس تا زمانی که شهر، روستا، کشور، ناحیه، منطقه و مکان وجود دارند جغرافیا نیز هست. پس در صورت از بین رفتن جغرافیا در جهانی‌شدن، این مفاهیم نیز بی‌معنا می‌شوند (Knox, 1998: 358).

مقیاس: جهانی محلی شدن

مفهوم مقیاس مجموعه‌های منظم است که در تعریف مرزهای فضائی فعالیت‌ها و رفتارهای اجتماعی به‌کار می‌رود. سیاست مقیاس ابزار قابل فهمی در جهت درک فرایندهای جهانی‌شدن نیز فراهم می‌کند (Hudson, 1998: 534).

امروزه اهمیت مقیاس جغرافیایی معطوف به موضوعات جهانی و محلی-به‌عنوان دو قطب مخالف- در گستره احتمالات فضایی-اجتماعی می‌باشد (جانستون، ۱۳۸۳: ۵۷۸). یعنی تغییرات جهانی به هیچ‌وجه موجب حذف دیگر مقیاس‌های جغرافیایی نمی‌گردد، بلکه در حقیقت درست عکس این مطلب صادق است. به‌عبارت دیگر، پیدایش «جهانی‌سازی» با تأیید همزمان «محلی‌سازی» به‌عنوان جایگاهی برای کنترل [مثلاً شهرها] و برای مقاومت [مثلاً ملی‌گرایی‌های جدید] مصادف است (پیشین: ۵۷۶).

مطالعه جغرافیای انسانی نه تنها نشان می‌دهد که چگونه جریان‌ات جهانی بر پیامدهای محلی تأثیرگذار است بلکه بیانگر این نیز هست که چگونه حوادث در محله‌های بخصوص می‌تواند بر الگوها و جریان‌ات جاهای دیگر نیز تأثیرگذار باشد.

مثلاً تصمیمات در بازار بورس نیویورک می‌تواند بر قیمت و ارزش پول تأثیرگذار بوده و پیامدهای جهانی به‌دنبال داشته و تأثیر بر نواحی دیگر را به‌دنبال داشته باشد و نیز بی‌ثباتی سیاسی ناحیه‌ای می‌تواند بر قیمت جهانی کالاهای حیاتی تأثیرگذار باشد. ۲۴ ساعت پس از حمله عراق به کویت، قیمت گازوئیل در اروپا و آمریکای شمالی ۱۰ درصد افزایش یافت (Knox, 1998: 5).

اما جغرافیای نامتعارفی نیز ناشی از فرایند جهانی‌شدن وجود دارد. دوران مسی استدلال می‌کند که بسیاری از فضاها، جدا و مستقل از تأثیرات جهانی بخصوص است و آن فضاها هویت‌های چندگانه دارند که هر یک با هم می‌توانند منبعی از ثبات و یا منبعی از منازعه باشند. در حومه لندن، پوسترهایی در حمایت از ارتش ایرلند به‌همراه مغازه‌های فروش لباس زنان هندی، بازرگانان مسلمانی که از جنگ خلیج فارس ناراحت هستند و ازدحام در فرودگاه هیترو دیده می‌شود.

سالیمن نیز به گونه‌ای مشابه ما را با این جغرافیای نامتعارف از جهان جدید آشنا می‌سازد. وی بیان می‌کند که وجود مکان‌ها: نه تنها جاهائی برای سرمایه جهانی، بلکه جاهائی برای فراملی شدن کار و تشکیل هویت‌های



اروپا، آسه‌آن و نفتا به تقابل با جهانی شدن دست می‌زند. به هر حال لوفور معتقد است که مقیاس حکومت بُعد اصلی جهانی شدن سرمایه‌داری باقی می‌ماند. سرزمین‌سازی شکل ساختاری اصلی سیستم جهانی باقی می‌ماند و استراتژی اساسی برای ایجاد و کسب امتیازات رقابتی در هردو مقیاس فراتر و پایین‌تر از حکومت است. مقیاس‌سازی دوباره حکومت نه تنها به معنای سقوط سرزمین‌سازی نیست بلکه بازسازی مقیاس‌های فضائی چندگانه می‌باشد. وی معتقد است مسائل دهه ۱۹۹۰، باعث بوجود آمدن سرزمین‌سازی مجدد سازمان فضائی حکومت شده است. همان‌گونه که اریک سینگدو می‌گوید: نقش حکومت بیشتر شده تا اینکه کمتر شود؛ در توسعه قدرت تولیدی سرزمین و در تولید اشکال فضائی جدید ما شاهد آن هستیم که حکومت به بازسازی یک نقش اصلی در مبارزه برای رهبری، کنترل، بازپیکربندی و تغییر فضائی اجتماعی و حتی در مقیاس‌هایی که غیر ملی می‌شوند، ادامه می‌دهد (Ibid).

مسئله سرزمین در عصر جهانی شدن

به معنای تغییر شکل جغرافیای اجتماعی است که اساساً در طی نیم قرن گذشته آشکار شده است. جهان ۱۹۵۰ هیچ شناختی از مسافران هوائی، موشک‌های بین‌قاره‌ای، ارتباطات ماهواره‌ای، پول جهانی، مراکز مالی فراساحلی یا بین ساحلی، شبکه‌های کامپیوتری یا سوراخ شدن ازن نداشت. مقیاس تولید فرامرزی و بازارهای فرامرزی نیز انحرافی از روند جاری آن یعنی سرزمینی محوری جریانات بود. زمانی که جهانی بودن به معنای فراملروگرائی تعریف می‌شود، رشد جدید و مقیاس جدید از نظر تاریخی نیز بی‌سابقه می‌باشد.

البته این به معنای آن نیست که جغرافیای قدیمی فضاهای سرزمینی بی‌معنا هستند. برعکس، مکان‌های سرزمینی، هویت‌های سرزمینی و دولت سرزمینی به نشان دادن تأثیرات بسیار مهم ادامه می‌دهد. این دیدگاه به معنای این نیست که جهانی بودن از سرزمین‌سازی بدور است، بلکه بدین معناست که سرزمین‌سازی در جغرافیای اجتماعی دارای امتیاز انحصاری همانند پنجاه سال پیش نیست. ما دیگر در یک جامعه سرزمینی منزوی زندگی نمی‌کنیم بلکه فضاهای سرزمینی هم اکنون همزیست با و وابسته به فضاهای جهانی هستند (Scholte, 2002).

در مورد فهم ظهور فراسرزمین‌سازی باید گفت که ما سرزمین‌محوری^{۱۱} در حوزه جغرافیا را باید به ساختارهای اجتماعی دیگر ارتباط دهیم. در مورد حکومت کردن^{۱۲} پایان سرزمین‌محوری با سقوط حکومت‌محوری^{۱۳} ارتباط می‌یابد، که این سرزمین‌محوری بر مبنای فرموله نمودن و اداری کردن مقرراتی است که اغلب منحصرراً بر عهده حکومت سرزمینی است. با توجه به هویت‌ها و اجتماعات، پایان سرزمین‌محوری نیز با پایان ناسیونالیسم قدیمی همراه و همزاد است. پایان سرزمین‌محوری به معنای پایان تولیدات سنتی و در کل فضای سرزمینی است.

از نظر روش شناختی، سرزمین‌محوری به درک روابط اجتماعی از طریق جغرافیای سرزمینی باز می‌گردد. روش سرزمینی به معنای فرمولیزه کردن مفاهیم، مسائل، فرضیه‌سازی، جمع‌آوری داده‌ها و تفسیر شواهد، نتیجه‌گیری در یک چهارچوب فضائی که در کل سرزمین است، می‌باشد.

بنابراین اکثریت جغرافیدانان اجتماعی و سیاسی، جهان را در شکل واحدهای سرزمینی مرزدار دیده‌اند. به هر حال متدولوژی سرزمین‌سازی به شناخت و تفسیر روابط اجتماعی - سیاسی از منظر و رهیافت دولت ملت برمی‌گردد. به طوری که تحلیل مباحث در فضای بسته و سرزمینی انجام می‌گیرد (Scholte, 2002).

اما ظهور فراسرزمین‌سازی به معنای حذف فضای سرزمینی نیست. ما نباید سرزمین‌محوری را با متدولوژی جهان‌محوری^{۱۴} جایگزین کنیم، طوری

به هر حال لوفور معتقد است که مقیاس حکومت بُعد اصلی جهانی شدن سرمایه‌داری باقی می‌ماند. سرزمین‌سازی شکل ساختاری اصلی سیستم جهانی باقی می‌ماند و استراتژی اساسی برای ایجاد و کسب امتیازات رقابتی در هردو مقیاس فراتر و پایین‌تر از حکومت است. مقیاس‌سازی دوباره حکومت نه تنها به معنای سقوط سرزمین‌سازی نیست بلکه بازسازی مقیاس‌های فضائی چندگانه می‌باشد. وی معتقد است مسائل دهه ۱۹۹۰، باعث بوجود آمدن سرزمین‌سازی مجدد سازمان فضائی حکومت شده است. همان‌گونه که اریک سینگدو می‌گوید: نقش حکومت بیشتر شده تا اینکه کمتر شود؛ در توسعه قدرت تولیدی سرزمین و در تولید اشکال فضائی جدید ما شاهد آن هستیم که حکومت به بازسازی یک نقش اصلی در مبارزه برای رهبری، کنترل، بازپیکربندی و تغییر فضائی اجتماعی و حتی در مقیاس‌هایی که غیر ملی می‌شوند، ادامه می‌دهد (Ibid).

به هر حال مهم است که تشخیص دهیم که جهانی شدن معاصر درگیر بازسازی مقیاس‌های فعالیت‌هاست که البته این کل داستان نیست. نگرانی‌های جهانی نباید منجر به فراموش کردن دیگر مقیاس‌ها همانند محلی و ملی شود. این نکته کلیدی برای جغرافیای سیاسی است و رابطه بین مقیاس‌های جغرافیائی است که به کانون اصلی توجه در جغرافیای سیاسی تبدیل می‌شود. در هر حال، مقیاس‌های جغرافیائی به صورت جدا از تئوری‌های اجتماعی مطالعه نمی‌شوند (Taylor, 1993:5).

محلی شدن بیانگر تمایل متضاد با جهانی شدن بوده که فهم متفاوتی از فضا و سرزمین‌سازی ایجاد می‌کند. جهانی شدن بر اهمیت سرزمین و زمین تأکید نمی‌کند، محلی شدن اهمیت آن را افزایش می‌دهد. رشد احساسات هویت محلی، تقویت فعالیت‌های اقتصادی و ماهیت متغیر فعالیت‌های سیاسی در این سطح قسمتی از فرایند تغییر ساختاری بزرگ مقیاس‌تر است که در اقتصاد جهانی اتفاق می‌افتد (Higgott, 1998).

رونالد رابرتسون (۱۹۹۵) استدلال کرد، تمایلی وجود دارد که جهانی‌شدن به عنوان پدیده‌های در بردارنده موضوعات و فرایندهای جامعه‌شناختی گسترده و کلان نگریسته شود، اما این گرایش موجب غفلت از این مسئله می‌گردد که جهانی شدن مکان‌مند شده است. جهانی شدن همواره در چهارچوب محلی به وقوع می‌پیوندد، در حالیکه در همین حال خود چارچوب محلی از طریق گفت‌وگوهای جهانی شدن به عنوان یک مکان خاص ایجاد می‌شود. به عقیده رابرتسون، نباید جهانی شدن را صرفاً فرایندی تلقی کنیم که محل‌ها را بهم پیوند می‌دهد، به طوری که تمامیت هر مکانی را نابود و در معرض تأثیرات همگون‌کننده بازارها، محصولات، تصورات و عقاید جهانی قرار می‌دهد. او اصطلاح «جهانی محلی شدن» را ترجیح می‌دهد. چراکه عقیده دارد این اصطلاح در تعریف اصیل خود به معنی «یک دیدگاه جهانی دوخته شده به شرایط محلی» است؛ یا به زبانی دیگر بازاریابی که برای اولین بار این اصطلاح در مورد آن مطرح شده، به معنی شیوه‌های است که کالاها، خدمات و تبلیغات برای بازارهای متفاوت محلی تولید می‌گردند. این اصطلاح را به بهترین وجهی می‌توان در روابط متقابل جهانی محلی خلاصه نمود که بر اساس آن ناهمگونی به طور مداوم از طریق فرایندهای جهانی شدن، تولید و



نکرده است. در حقیقت، جهانی شدن معاصر پیوند نزدیکی با اشکال واقعی سرزمین‌سازی مجدد مثل منطقه‌گرایی^{۱۷}، ظهور سیاست‌های ناسیونالیستی-قومی داشته است (Scholtec, 2002).

یعنی منطقه‌گرایی می‌تواند در تقابل با جهانی شدن باشد. به‌طور کلی منطقه‌ای بودن سیاره را تراشکاری می‌کند [تفاوت‌های ناحیه‌ای]، در حالی که جهانی بودن سیاره را در بر می‌گیرد. منطقه محوری می‌تواند واکنشی در برابر جهان‌محوری باشد و خدمتی به ماکروناسیونالیسم، حمایت‌گرایی جدید در برابر مزاحمت‌های کاپیتالیسم جهانی و مقاومت در برابر فرهنگ جهانی و... باشد. برخی کنترل‌های اتحادیه اروپا بر تجارت خارجی و محدودیت سفت و سخت زیاد بر مهاجرت در این ناحیه به‌خوبی این دینامیک واکنشی را نشان می‌دهد. همانطور که هلن والاس^{۱۸} نیز گفته است وحدت اروپایی می‌تواند اقدامی در جهت رد کردن پیامدهای جهانی شدن باشد... و سخت کردن مرز بین [اروپای غربی] و مابقی جهان باشد. دیگران نیز منطقه‌گرایی را استراتژی مثبتی در مقابل جهانی شدن دانسته‌اند که راهی برای تقویت خودمختاری و استقلال در جهان جهانی شده روزافزون می‌باشد (Scholte, 2004).

آشکار است که فضای اجتماعی در جهان امروزی، هم سرزمینی است و هم فراسرزمینی و در حقیقت، در عمل اجتماعی این دو کیفیت همدیگر را قطع می‌کنند. فراسرزمینی فقط سرزمین‌زدائی نسبی است و سرزمینی-سازی حال حاضر فقط تا حدی فراسرزمینی می‌شود. روابط سرزمینی خاص سرزمین نیست، روابط فراسرزمینی نیز کاملاً غیر سرزمینی^{۱۹} نیست. مثلاً بسیاری از کاربران اینترنتی به فضای اینترنتی از یک موقعیت سرزمینی دسترسی دارند. تولیدات جهانی، امور مالی جهانی و ارتباطات جهانی همیشه متأثر از موقعیت‌های سرزمینی است. هواپیمائی نیاز به باند فرودگاه دارد. تکنولوژی نظامی فراسرزمینی مثل ماهواره‌های جاسوسی معمولاً اهداف سرزمینی را ردیابی می‌کنند. شهرهای به اصطلاح جهانی مثل لندن و توکیو هنوز هم طول و عرض جغرافیائی دارند. تغییرات اکولوژی جهانی تأثیرات بخصوص سرزمینی دارند. برای مثال، بالا رفتن سطح آب دریاها تأثیرات متفاوتی بر مناطق ساحلی و ارتفاعات دارد.

جهانی شدن حال حاضر یک فرمول به هم پیوسته (سرزمین‌محوری) را با دیگری (جهان‌محوری) جایگزین نکرده است. بلکه، ظهور فراسرزمین‌سازی پیچیدگی‌های زیاده‌تری به جغرافیا و فرهنگ، اکولوژی، تاریخ، سیاست، روانشناسی اجتماعی داده است (Scholtec, 2002).

شرایط محلی همچنین ممکن است بر تصمیم یک شرکت برای استقرار بخشی از فرآیند تولید خود در یک استان یا کشور به جای استان یا کشوری دیگر، تأثیر بگذارد. از نظر پول جهانی، اعتبارات و گردش‌های ارزهای فوق قلمروی تحت تأثیر تصمیم‌های سازنده حکومت‌های محلی در زمینه هدف‌های عرضه پول و نرخ‌های بهره قرار می‌گیرد. در همین حال، حتی بیشترین معاملات جهانی در درجه اول در مکان‌های داخل یک قلمرو، بویژه در به اصطلاح شهرهای جهانی مثل نیویورک، لندن و توکیو انجام می‌شوند. در مورد سازمان‌های جهانی، شعبه‌های گوناگون آنها باید دست‌کم تا حدودی به قوانین و حقوق گمرکی رایج توجه نمایند. به‌علاوه، بسیاری از شرکت‌های جهانی، هنوز دست‌کم تا حدودی، بازتاب شیوه تجارب ملی مرتبط با کشور مبداء خود

که فضای سرزمینی فراموش شود. ما در یک جهان بدون مرز زندگی نمی‌کنیم. گرچه تاریخ معاصر پایان سرزمین‌محوری-که فضای اجتماعی را به شبکه‌های سرزمینی تقلیل می‌داد- را مشاهده کرده‌است، اما ما مطمئناً پایان سرزمینی‌سازی^{۱۴} را مشاهده نکرده‌ایم. گفتن اینکه جغرافیای اجتماعی را نمی‌توان به‌صورت انحصاری از طریق سرزمینی‌سازی مشاهده کرد، به-معنای این نیست که سرزمینی بودن بیربط و بی‌مفهوم است.

بلکه برخلاف آن، تولید سرزمینی، مکانیسم‌های سرزمینی، اکولوژی سرزمینی و هویت سرزمینی در آغاز قرن بیست و یکم بسیار با اهمیت باقی مانده است، گرچه موقعیت انحصاری گذشته را ندارد. برای مثال، بسیاری از ارتباطات همانند جاده‌ها، راه آهن‌ها، مسیرهای کشتیرانی به صورت سرزمینی ثابت باقی مانده است. به‌علاوه، مرزهای سرزمینی تأثیرات قوی را در تجارت کالاهای مادی و گردش مردم بیان می‌کند. سرزمینی بودن کالاهای کشاورزی و معدنی در همان زمان مقاومت زیادی داشته‌اند که کالاهای فراسرزمینی مثل اطلاعات و ارتباطات همان کارکرد را نداشته‌اند. در حالی که دلار و ویزای آمریکایی جهانی و سیاره‌ای هستند، بسیاری از پول‌های دیگر در یک حوزه سرزمینی مشخص در گردش‌اند. اکثر مردم امروزه حساب‌های بانکی‌شان را در یک شعبه محلی باز می‌کنند یا به هیچ وجه با بانک‌ها سروکار ندارند. تخریب محیط‌زیست به مکان‌های سرزمینی بخصوص ارتباط دارد، برای مثال نمک‌زدایی یا زهکشی آب‌ها و یا فرسایش بیش از حد. در مورد وابستگی‌های اجتماعی، برخی مشاهده‌کنندگان بیان کرده‌اند که هویت‌های سرزمینی حتی می‌تواند در یک جهان بدون مرزهای سرزمینی قوی‌تر باشد (Scholte c, 2002). مثلاً، در مورد هشپاری اجتماعی، کیدرون و سگال^{۱۵} هشدار داده‌اند که «برخی از مردم، دنیا را دهکده خود تلقی نمی‌کنند، اما بیشتر آنان دهکده خود را دنیا می‌بینند. دیوید هاروی معتقد است که هویت‌های وابسته به مکان ممکن است در دنیایی که موانع ارضی آن در حال از بین رفتن است، در عمل اهمیت بیشتری پیدا کنند (شولت، ۱۳۸۲: ۲۱۷). یعنی جهان‌گرایی و قلمروگرایی همچنین ممکن است در بحث‌های هشپاری و آگاهی درهم تنیده باشند. برای مثال آرامنه، چینی‌ها، غنایی‌ها، ایرلندی‌ها و سیک‌های پراکنده شده در دنیا، احساس وحدت فراج جهانی دارند و در همان حال هم‌بستگی خود را با سهم شدن در قلمرو آب و اجدادی یا میهن تقویت می‌کنند (شولت، ۱۳۸۲: ۱۷۰).

دیوید نیومن^{۱۶} با مثالی از مرز رژیم اشغالگر قدس و فلسطین وارد بحث سرزمین‌سازی مجدد و سرزمین‌زدائی می‌شود. وی می‌گوید که به استثنای جریان و برخی ویژگی‌های فرهنگی به مقدار کم، جهان شاهد سرزمین‌زدائی و به‌طور کلی تضعیف پیوند سرزمین و هویت ملی نمی‌گردد. در مقابل، نقشه سیاسی جهانی در حال سرزمین‌سازی مجدد است چراکه مرزها نفوذپذیر شده‌اند و پیکربندی‌های جدید فضائی اتفاق می‌افتد (Megoran, 2003: 789). هویت‌های محلی در اثر شکل‌گیری سرزمینی مثل اتحادیه اروپا که حاکمیت را تقسیم می‌کند، بیدار می‌شوند و آن بازگوئی استقلال محلی در مقابل قدرت بوروکراتیک تشکیلات فراملی است (Mcnei, 2000: 473).

پس پایان سرزمین‌محوری به‌معنای اطلاق جهان‌محوری بودن نیست. اضافه شدن کیفیت‌های فراسرزمینی به جغرافیا جنبه‌های سرزمینی را محو



حکومت محلی بدست آورند. جهانی شدن در احیای قومی نقش دارد و موجب تقویت فروپاشی حکومت‌های پیشین شده (مانند چکسلواکی سابق، اتحاد جماهیر شوروی سابق و یوگسلاوی سابق) و کشورهای جدید جایگزین آنها شده‌اند (شولت، ۱۳۸۲: ۶۷).

نتیجه‌گیری

پس از شکست برتون و وودز، ظهور بازارهای فراملی همانند بازار پول اروپایی، پیروزی نئولیبرال‌هایی همانند مارگارت تاچر و ریگان که با باز شدن هر چه بیشتر اقتصادها همراه بود، افرادی همانند اوبراین را واداشت که از پایان جغرافیا سخن بگویند. دلیل اصلی آنها آن بود که در دنیای اقتصاد موقعیت‌های جغرافیایی اهمیت نخواهند داشت. چند دهه گذشته با فرسایش حاکمیت مالی ملی همراه بوده است. تکنولوژی ارتباطات و شبکه‌های الکترونیکی جهانی این امر را برای شرکت‌های مالی ممکن می‌ساخت تا فعالیت‌های خود را از مرکز خارج کرده و از نظر موقعیت هیچ وابستگی نداشته باشند. به هر حال ملی‌زدائی دنیای اقتصاد زمینه را برای تز اوبراین فراهم ساخت.

اما اظهار پایان جغرافیا به وسیله اوبراین اغراق‌آمیز بود. علیرغم ادعایش، وی پذیرفت که تفاوت‌ها بین بازارها و تولید ناپدید نخواهد شد و جغرافیا وجهی مهم در سیستم مالی بین‌الملل خواهد بود. استدلال وی این است که ما به صورت طبیعی به سوی پایان جغرافیا حرکت خواهیم کرد. پایان جغرافیا به شکل فرایند و مسیری غیرقابل اجتناب بازنمائی می‌شود که به وسیله تغییرات تکنولوژیکی اطلاعات امکان‌پذیر است. او به دترمینیسم تکنولوژیکی نزدیک شد، آن زمان که بیان داشت: در بالاترین سطح داستان پایان جغرافیا داستان ظهور تکنولوژی، داستان کامپیوتری شدن امور مالی است. به علاوه، مقررات‌زدائی در ادعایش اساسی است؛ از طریق برداشتن هزینه‌ها، موانع و مقررات پایان جغرافیا فرامی‌رسد.

این استدلال که وحدت مالی جهانی باعث پایان جغرافیا می‌شود از سه جهت دارای نقص است. ابتدا با فرسایش حاکمیت اقتصاد ملی، حکومت‌ها هنوز در عمل دارای نقشی اساسی در سیستم مالی جهانی هستند. در حالی که حکومت‌های کوچک ممنون بازار مالی جهانی‌اند، فعالیت‌های هماهنگ حکومت‌های گروه ۸ هنوز قوانین برای سیستم مالی جهانی وضع می‌کنند. همچنین مقررات‌زدائی به صورت عقلانی است. اما سیستم‌های مالی بین-الملل حاصل روند طبیعی نیست بلکه فعالیت حکومت و روابط آنها با هم ایجاد می‌شود.

دوم اینکه بحث پایان جغرافیا در ثابت نمودن اینکه چگونه سرزمین-زدائی همچنین سرزمین‌سازی مجدد است، توان ندارد. جغرافیا ناپدید نمی‌شود بلکه بازسازی می‌شود. در حقیقت وحدت مالی جهانی از طریق یک پیچیدگی سیاسی-جغرافیایی، سرزمینی، تکنولوژیکی، حکومت‌ها و نیز بازارها امکان‌پذیر است. بر روی این پیچیدگی مراکز مالی جهانی به هم وصل‌اند. همان‌گونه که امین و تریفت گفته‌اند توسعه سیستم مالی جهانی باعث بی‌اهمیت شدن مکان نمی‌گردد بلکه حتی اهمیت بیشتر آن را به دنبال دارد. حتی اوبراین پذیرفته بود که تماس چهره به چهره اهمیت زیادی در سطوح بالای سیستم مالی جهانی دارد. تریفت استدلال می‌کند که مراکز مالی

هستند. در زمینه زیست‌محیطی، مشکلات جهانی بر مناطق محلی تأثیرات متفاوتی دارند. یک نمونه آشکار آن افزایش احتمالی سطح آب دریاها به دلیل گرم شدن جهان است که برای مناطق ساحلی و جزایر کوچک بیش از سایر نواحی اهمیت دارد (شولت، ۱۳۸۲: ۷۰).

صحیح نیست که در رابطه با پایان جغرافیای سرزمینی و از بین رفتن اهمیت آن سخن بگوئیم. ما با یک جهان در حال جهانی شدن روبرو هستیم تا یک جهان جهانی شده. روابط اجتماعی به صورت نسبی و نه کامل سرزمین‌زدائی شده است. در حقیقت، مکان‌ها، فاصله‌ها و مرزهای سرزمینی هنوز نقش قاطعی در بسیاری از شرایط و جریان‌ها ایفا می‌کنند. همان‌گونه که ما در حال ورود به قرن بیست و یکم هستیم، در میان دیگر اشیاء، سرزمین‌سازی اغلب تأثیر قاطعی بر مهاجرت، درک ما از هویت و جامعه و بازارها برای کالاهای خاص، دارد. در حالیکه سرزمین‌سازی ممکن است به اهمیت‌اش ادامه دهد، جهانی شدن باعث پایان سرزمین‌محوری شده است (شرایطی که فضای اجتماعی براساس انطباق‌های سرزمینی تفسیر می‌شود). به همراه طول، عرض و ارتفاع، جهانی شدن بُعد چهارم یعنی فراسرزمینی شدن جغرافیای اجتماعی را مطرح کرده است (Scholte, 1999).

جهانی شدن اهمیت قلمرو سرزمینی را در سیاست‌های جهانی از بین نبرده است. این درست است که این روند ابعاد جدیدی از جغرافیا را با ورود ارتباطات ماهواره‌ای و ارتباط از طریق امواج الکترومغناطیسی و غیره وارد روابط اجتماعی کرده است. معذک این بدان معنی نیست که مفاهیم قدیمی جغرافیایی مانند طول و عرض جغرافیایی و ارتفاع از سطح دریا در جهان معاصر اهمیت خود را از دست داده‌اند. برای مثال، قلمرو سرزمینی درباره موقعیت منابع ملی، احساسات هویت ملی و خیلی جوانب دیگر آشکارا اهمیت خود را حفظ کرده است. وقتی مسائلی مانند مسافرت‌های زمینی و معاملات تجاری به میان می‌آید، عامل مسافت تأثیرات مقیدکننده و بازدارنده خود را به طرز چشمگیری حفظ می‌کنند (بلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۵۹). گرچه سرعت به‌طور آشکار افزایش یافته است، اما مجاورت در این موارد هنوز هم کاملاً به فاصله‌های قلمرو، سرزمین و مرزها بستگی دارد (شولت، ۱۳۸۲: ۵۱). یا برای مثال در راه کار نظامی معاصر، تکنولوژی‌های فوق قلمروی مثل هواپیماهای فراصوتی، موشک‌های هدایت‌شونده، رادار، ماهواره‌های جاسوسی با جنگ‌افزارهای محلی مثل تانک و توپخانه تلفیق شده است. بیشتر گردانندگان ارتباطات راه دور با تأیید حکومت‌های محلی فعالیت می‌کنند و تعرفه‌های خود را در رابطه با واحدهای منطقه‌ای تغییر می‌دهند (شولت، ۱۳۸۲: ۶۷).

سرانجام این‌که، جهانی شدن تا جایی که با بسیاری از فرایندهای تجدید سازمان قلمروسازی رابطه داشته باشد، با قلمروسازی ناسازگار نیست. زمانی چنین تحولاتی رخ خواهد داد که واحدهای ویژه‌ای از سرزمین به میزان قابل ملاحظه‌ای رو به زوال بروند و سایر شکل‌بندی‌های قلمرو اهمیت فزاینده به دست آورند. برای مثال، جهانی شدن از راه‌های گوناگون موجب تقویت همزمان گرایش معاصر به منطقه‌گرایی شده است. علاوه بر این، گسترش شرایط فوق قلمروی در بسیاری از کشورها به مقامات محلی کمک کرده است تا بتوانند خودمختاری بیشتری در برابر



جهانی خصوصیت یافته که باعث جدائی‌ها و دورشدن‌های همسایگی‌ها از یکدیگر شده است.

منابع و مآخذ

- اتوتایل، ژناروید، سیمون دالبی و پاول روتلج، ۱۳۸۰، اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم، ترجمه محمدرضا حافظینا و هاشم نصیری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- بلیس و اسمیت، ۱۳۸۳، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر ایران.
- تیلور، پی. جی. واتس و آر جی جانستون، ۱۳۸۳، جغرافیا و جهانی شدن، ترجمه سهراب امیریان، فصلنامه جغرافیای نظامی و امنیتی، سال دوم، شماره ۱.
- جانستون، آر. جی. و پیتر جی تیلور و مایکل جی واتس، ۱۳۸۳، جغرافیاهای تحول جهانی، مترجم نسرین نوریان، دوره عالی جنگ.
- سلیمی، حسین، ۱۳۸۴، نظریه‌های گوناگون درباره جهانی شدن، تهران: سمت.
- شولت، جان آرت، ۱۳۸۳، در منبع: بلیس و اسمیت، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر ایران.
- شولت، جان آرت، ۱۳۸۲، نگاه موشکافانه بر پدیده جهانی شدن، مترجم مسعود کرباسیان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- کرنگ، مایک، ۱۳۸۳، جغرافیای فرهنگی، مترجم مهدی قره‌خلو، انتشارات تهران: سمت.
- کلارک، یان، ۱۳۸۲، جهانی شدن و نظریه روابط بین‌الملل، مترجم فرامرز تقی لو، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- کیلی، دی، ۱۳۸۰، جهانی شدن و جهان سوم، حسن نورانی بیگدخت، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- مویر، ریچارد، ۱۳۷۹، دیدگاه‌های نو در جغرافیای سیاسی، ترجمه دره میرحیدر، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- میرحیدر، دره، ۱۳۷۷، ژئوپلیتیک ارابه تعریفی جدید، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره پیاپی ۵۱.
- نش، کیت، ۱۳۸۰، جامعه شناسی سیاسی معاصر، جهانی شدن، سیاست، قدرت، مترجم محمد تقی دلفروز، تهران: انتشارات کویر.
- هلد، دیوید و آنتونی مک گرو، ۱۳۸۲، جهانی شدن و مخالفان آن، مترجم مسعود کرباسیان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- Allen, C. 2006, *Unruly spaces: Globalization and transnational criminal economies*. In : Conway, D. and N. Heynen (eds). 2006. *Globalization s Contradictions: Geographies of discipline, destruction and transformation*. London and New York: Routledge.
- Brenner, 1999, *Global, Fragmented, Hierarchical: Henri Lefebvre's Geographies, public culture*, Internet.
- Claudio, M. , 2001, *Postmodern Geography*, Blackwell.
- Conway, D. and N. Heynen (eds). 2006. *Globalization s Contradictions: Geographies of discipline, destruction and*

بین‌الملل مراکز تعاملات اجتماعی در مقیاس گسترش یافته هستند و نیز اینکه چگونه بازارهای مالی جهانی بازارهای کاملی نیستند، کلارک و اکونور بر مقررات ملی تأکید می‌کنند که تفاوت را در شرایط بازار ایجاد می‌کند.

سوم اینکه گفتمان پایان جغرافیا در تشخیص ساخت جغرافیای جدید انحصار مالی در سراسر کره زمین نقص دارد. سرزمین‌زدائی فضای مالی ملی و ایجاد فضای مالی جهانی واحد قوانین اقتصادی جهان را برای اقتصادهای توسعه یافته و در حال توسعه تغییر داد. یعنی نابرابری درآمد بین کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته به صورت قابل توجهی افزایش یافته است.

سرزمین‌زدائی و پایان یا مرگ جغرافیا تنها یک روی سکه است. روی دیگر آن بازسرزمین‌سازی است. عنصری که جغرافیا، هویت و قدرت را بازتنظیم کرده و بازیگر در عصر جهانی شدن باقی می‌ماند. ما با سرزمین‌زدائی صرف روبرو نیستیم، بلکه بخشی بسیار جزئی از جریانات و پدیده‌ها سرزمین‌زدائی می‌شوند. سرزمین و قلمرو عنصر جدائی‌ناپذیر تعاملات انسانی در تمام قرون گذشته بوده و برای قرن‌های آینده باقی خواهد ماند؛ چراکه با گزینه (همانطور که آردری می‌گوید)، احساس، اقتصاد، سیاست و در کل فرهنگ انسان ارتباط مستقیم دارد.

سرزمین به صورت تاریخی به ملت‌سازی و تشکیل حکومت بازمی‌گردد. سرزمین به توسعه قدرت بروکراتیکی حکومت، نهادهای نظامی و ظرفیت‌های تکنولوژیکی، رژیم‌های هویتی و ساختارهای اجتماعی شده (همانند مدارس و کلیساها) و سیستم ارتباطی (همانند ادبیات ملی و رسانه‌ها) گره خورده است. سرزمین نباید هرگز به صورت ایزوله درک شود بلکه قسمتی از مجموعه قدرت، جغرافیا و هویت است. با کمی تفاوت، سرزمین رژیم آزمون‌هاست که از نهادهای شدن قدرت، ماتریالیزه شدن مکان و ایدئولیزه شدن مردم ایجاد می‌گردد. در رابطه با سرزمین‌زدائی باید دانست که ابتدا این گفتمان ایدئولوژیکی است و واقعیت را بیان نمی‌کند و به صورت بحث‌انگیز آن را اجتناب‌ناپذیر و فراروی جامعه سرمایه‌داری معاصر می‌پندارد. گفتمان سرزمین‌زدائی به عبارت دیگر بخشی از تفسیرهای خودخواهانه کاپیتالیسم اطلاعاتی شده معاصر است.

استدلال دوم این است که آنچه ما با آن روبرو هستیم صرفاً سرزمین‌زدائی نیست بلکه بازتنظیم نظم، مرز و هویت است که به مردم، سرزمین و سیاست در جهان کنونی معنی می‌دهد. سرزمین‌زدائی از نظر کیفی جدید نیست. به علاوه، یک انتقال صرف از ملیت، سرزمین‌سازی و حکومت-محوری- همان‌گونه که در متن ذکر شد- نیست بلکه بازتنظیم عملکرد و معانی شرایط جدید جهانی است. به این سادگی‌ها نیست که سرزمین‌زدائی بدون بازسرزمین‌سازی باشد بلکه هر دو قسمت فرایندهای عمومی در حال جریان از سرزمین‌سازی هستند.

استدلال سوم این است که پیامد سرزمین‌زدائی و بازسرزمین‌سازی در پایان قرن ایجاد نقشه سیاسی‌ای است که به صورت متناقض به شدت ادغام شده و پیوند یافته و همچنین بیشتر تقسیم شده و جداگشته است. امری که ناشی از پیامد توسعه نابرابر روندها و جریانات مربوط به اطلاعاتی شدن و جهانی شدن است. در حالی که توسعه حمل و نقل، تغییر شکل در بازارها و ارتباطات، دهکده جهانی را بوجود آورده است؛ این دهکده به وسیله آپارتاید



on A Plural Problematic Century End, www.toal.net/publication

- Ó Tuathail, G., 1998, De- Territorialized Threats and Global Dangers: Geopolitics and Risk Society. www.toal.net/publication.
- Ó Tuathail, G., 1998 b, Rethinking Geopolitics, Newyork: Rutledge
- Ó Tuathail, G., 1999, Borderless Worlds? Problematizing Discourses of Deterritorialization . www.toal.net/publication .
- Scholte, J.,A., 1999, Global Civil Society: Changing the World? CSGR working paper No.31/99, Zn: www. CSGR.com.
- Scholte, J., a., 2002 a, Civil Society and Democracy in Global Government, Global Governance, 8.
- Scholte, J., A, 2002 c, Governing Global finance, CSGR working paper No. 88/20, In: www. GSGR. Com.
- Scholte, J.A.,2004, Globalization and Governance : From Statism to Polycentrism, CSGR working paper No. 31/99 In: www. CSGR. Com.
- Slater, D., 2004, Post-Colonial and the geopolitics, Blackwell Publishing.
- Taylor, P.J, 1993, Political Geography: World Economy , Nation- state and locality, 3rd end (Harlow Longman).
- Walcott, S. M. 2006, Multi-local global corporations. In: Conway, D. and N. Heynen (eds). 2006. Globalization s Contradictions: Geographies of discipline, destruction and transformation. London and New York: Routledge.
- Youngs,G., 2001, The Taylor Guide to Globalization, Political Geography ,20.

transformation. London and New York: Routledge.

- Conway, D. 2006, Globalization of labor: increasing complexity, more uruly. In : Conway, D. and N. Heynen (eds). 2006. Globalization s Contradictions: Geographies of discipline, destruction and transformation. London and New York: Routledge.
- Dalby, S., 2005, Critique and Contemporary Geopolitics," Geopolitical Quarterly" , Vol.1, No.1.
- Glick-Schiller, N., 1995, From Immigration to Transmigration," Anthropological quarterly" , 68 (1).
- Guehenno, J-M., 1995, The End of the Nation-State, University of Minnesota Press, Minneapolis, MN.
- Haggett, p., 2001, Geography A global Syntheses, Prentice Hall.
- Harvey,D.,1985, The Geopolitics of Capitalism In: Gregory, D., 1985,Social Relations and Spatial Structures, Macmillan, London.
- Harvey, D., 1989: The Condition of Postmodernity. Oxford: Blackwell.
- Held, D. , et al. 1999, Global Transformations: Politics, Economics and Culture, Cambridge: Polity Press.
- Held, D. , et al. 2000, Globalizing world?Culture, Economics and Politics, London: Routledge.
- Higgott, R., 1998, Globalization and sites of Conflict: Towards Definition and Taxonomy, CSGR working paper. No. 01/98, www. CSGR. Com.
- Holloway, L., 2001, People and Place, Prentice Hall, Pearson education.
- Hudson, A., 1998, Reshaping the regulatory Landscape, "Review of International Political Economy", 5 (3).
- Johnston,R., 2001 ,Out of Moribund Backwater Territory and Territoriality in Political Geography, "Political Geography", 20(6).
- Johnston, R., 2004, Dictionary of Human Geography, Oxford.
- Knox, p., 1998, Places and Regions in Global Context: Human Geography, Prentice Hall.
- Kuby, M., 2004, Human Geography in Action, New York John Wiley and sons.
- Mcneil, D., 2000, McGuggenisation? National Identity and Globalization in the Bosque County, Political Geography, 19 (4)
- McGrew, A., 2000, Power shift, in Held, globalizing world? Culture, Economics and Politics, London: Rutledge.
- Megeoran, W., 2003, International Boundaries and Geopolitics, Political Geography 22 (7)
- Megoran, N. , 2004, the Critical Geopolitics of the Uzbekistan –
- Murray, W.E. 2006, Geographies of Globalization, Routledge.
- Ohme, 1995, The End of the Nation State, Harper Collins, London.
- Ó Tuathail, G., Dalby, S. and Rutledge, P (eds), 1998, The Geopolitics Reader, London and Newyork: Rutledge.
- Ó Tuathail, G., 1996 a, Critical Geopolitics: The Politics of Writing Global Space (Minneapolis, University of Minnesota press).
- Ó Tuathail, G., 1996 b, At The End Of Geopolitics? Reflections

پي نوشت

- 1- Geogovernance
- 2- Gilpin
- 3- Polycentrism
- 4- David Slater
- 5- Power-over
- 6- Power-to
- 7- Neil Smith
- 8- Palloix
- 9- Eric Suoyngedouw
- 10- Territorialism
- 11- Governance
- 12- Statism
- 13- Globalist Methodology
- 14- Territoriality
- 15- Kidron & Segal
- 16- David Newman
- 17- Regionalization
- 18- Helen Wallace
- 19- Unterritorial